

التَّوْرُ الْإِبْهِي فِي
مفاوضات عبدالبهاء
گفتگو بر سر ناهار
باهتمام
کلیفورد بارنی آمریکائی
جمع آوری و نشر گردید
در مطبعه بریل در شهر لیدن از ممالک هلاند بطبع رسید
سنه ۱۹۰۸ م.

ص الف
(مقدمه ناشر کتاب)

بسمه تعالی

حمد و سپاس خداوندی را سزااست که از کمال عنایت خود
انسان را به پیرایه عقل بیاراست و بدان وسیله او را باکتشاف اسرار
کاینات و معرفت رموز اسماء و صفات خود هدایت فرمود و مشیت
ازلیه اش بر آن قرار گرفت که درین دور اعلی که مظهر شروق
نور ابهی است شوق و غرب به رابطه محبه الله مرتبط گردد و
اختلافات مذهبی و دینی و امتیازات قومی و وطنی مرتفع شود و
سطح ارض عامه نوع بشر را یک وطن مشترک گردد. بلی درین یوم
بدیع کلّ عباد الله اوراق یک غصن اند و قطرات یک بحر.
منت بی پایان خدای را نیز که این کمینه بی مقدار را با قلت سرمایه
طاعت و عدم شایستگی و لیاقت بفیض ملاقات حضرت عبدالبهاء
روحی لثراب اقدامه الفداء موفق گردانید و از دست فیاض آن
ساقی ازل کأس معانی نوشانید.

پس از آنکه این کمینه چندین مرتبه بزیارت ارض مقصود تشرف
جست و به منتهای آمال و امانی خود نایل آمد شوق درک حقایق
روحانی و اغتراف از آن بحر بیکران معانی سراپای دل او را فرو
گرفت پاره ای سؤالات در خصوص امر ابهی و سایر مسائل الهیه
از آن حضرت نمود و ایشان با نهایت رأفت و عاطفت با وجود
مشاغل دائمه یومیّه که آنی از آن راحت نبودند جواب جمیع سؤالات
او را در خور فهم وی بیان فرمودند. و به ملاحظه اینکه این کمینه
تواند پس از آن بفرغت و فرصت در آن مسائل غامضه تأمل

نماید یک نفر کاتب تند نویس معین گردید که بیانات حضرت
عبدالبهاء را در حین تکلم بقید کتابت در می آورد.
چون این کمیته را از معرفت زبان پارسی نصیب وافی نبود و از

ص ب

خوض در عباب مسائل معضله الهیه حظی کافی نه حضرت
عبدالبهاء روحی له الفداء غالب اوقات مجبور شده اند که عین یک
مطلب را در مواضع متعدده تکرار نمایند و همان استعارات و تشبیهات را
که در یک موضوع معین بکار برده اند در بسیاری از موضوعات
دیگر استعمال نمایند و با آنکه چنین حقایق عالی را انشاء عالی در
خور است عبارات خود را در کمال بساطت و سادگی بیان نمایند.
باری پس از چندی مجموعه و جیزه ای از آن سؤال و جوابها فراهم
گردید و این کمیته همواره از تأمل در حقایق باهره آن متمتع
می گشت. پس چنان بخاطر وی رسید که سایر تشنگان زلال معرفت را
نیز از این آب حیات جاودانی بی بهره نگذارد و کلّ نفوس را از
احباب و اغیار و افاصلی و ادانی از مندرجات حقایق آیات آن منبع
فیض سرمدی مستفیض گرداند. لهذا از حضرت عبدالبهاء رخصت
خواست که آن سؤال و جوابها را بهیأت کتابی طبع و نشر سازد
و فائده آنرا بعموم ناس برساند.

پس از تحصیل اجازه به ترتیب و نظم آن فصول مشغول گردید و
آن بیانات را که مانند لآلی منثور بی نظام در گوشه ای افتاده بود در
سلک نظم و ترتیبی که بنظر قاصر او مناسب تر و لایق تر می نمود منخرط
گردانید و بطبع و نشر آن اقدام نمود و ارباب فضل و معرفت را
گنجی شایگان برایگان ارمغان آورد. و امیدوار است که بوسیله
این کتاب امر اقدس ابهی که الیوم جمیع آفاق را منور ساخته و
وجهه عالم را دگرگون نموده گوشزد کافه نفوس گردد و صیت
عالمگیر آن بمسامع دور و نزدیک برسد و السلام ،

کلیفورد بارنی امریکانیه

پاریس ۱۶ ژانویه ۱۹۰۸

۱۱ ذی الحجّه ۱۳۲۵

قسم اول

مقالات

در تأثیر انبیا در ترقی و تربیت نوع انسانی
(گفتگو در سرناهار)

قسم اول

مقالات

در تأثیر انبیا در ترقی و تربیت نوع انسانی

۱-۱

طبیعت در تحت قانون عمومیت

هُوَ اللهُ

طبیعت کیفیتی است و یا حقیقتی است که بظاهر حیات و ممات و بعبارة اخری ترکیب و تحلیل کافه اشیا راجع باوست . و این طبیعت در تحت انتظامات صحیحه و قوانین متینه و ترتیبات کامله و هندسه بالغه است که ابداً از او تجاوز نمیکند بدرجه ای که اگر بنظر دقیق و بصر حدید ملاحظه کنی ذرات غیر مرئیّه از کائنات تا اعظم کرات جسیمه عالم وجود مثل کره شمس و یا سائر نجوم عظیمه و اجسام نورانیّه چه از جهت ترتیب و چه از جهت ترکیب و خواه از جهت هیأت و خواه از جهت حرکت در نهایت درجه انتظام است . و می بینی که جمیع در تحت یک قانون کلی است که ابداً از او تجاوز نمیکند و چون بخود طبیعت نظر میکنی می بینی که استشعار و اراده ندارد . مثلاً آتش طبیعتش سوختن است بدون اراده و شعور میسوزاند و آب در طبیعتش جریانست و بدون اراده و شعور جاری میشود و آفتاب در طبیعتش ضیاست و بدون اراده و شعور میتابد و بخار در طبیعتش صعود است و بدون اراده و شعور صعود مینماید . پس معلوم شد که جمیع کائنات حرکات طبیعتشان حرکات مجبوره است و هیچ یک متحرک باراده نیست مگر حیوان و بالأخص انسان .

و انسان مقاومت و مخالفت طبیعت تواند زیرا کشف طبایع اشیاء را کرده و بواسطه کشف طبایع اشیاء بر نفس طبیعت حکم میکند و این همه صنایع را که اختراع کرده بسبب کشف طبایع اشیاست . مثلاً تلغراف اختراع کرده که بشرق و غرب کار میکنند پس معلوم شد که انسان بر طبیعت حاکم است . حال چنین انتظامی و چنین ترتیبی و چنین قواعدی که در وجود مشاهده میکنی میشود گفت که این از تأثیرات طبیعت است با وجود این که شعور ندارد و ادراک هم ندارد ؟ پس معلوم شد که این طبیعتی که ادراک و شعور ندارد او در قبضه حق قدیر است که او مدبر عالم طبیعت است بهر نوعی که میخواهد از طبیعت ظاهر میکند . از جمله اموری که در عالم وجود حادث میشود و از مقتضیات طبیعت است گویند وجود انسانیت در اینصورت انسان فرع است و طبیعت اصل . میشود که اراده و شعور و کمالاتی در فرع باشد و در اصل نه ؟ پس معلوم شد که طبیعت من حیث ذاته در قبضه قدرت حق است و آن حیّ قدیر است که طبیعت را در تحت نظامات و قوانین حقیقی گرفته و حاکم بر اوست .

۲ - ب

دلایل و براهین الوهیت

و از جمله دلایل و براهین الوهیت آنکه انسان خود را خلق ننموده بلکه خالق و مصور دیگری است و یقین است و شبهه ای نیست که خالق انسان مثل انسان نیست زیرا یک کائن ضعیف کائن دیگر را خلق نتواند و خالق فاعل باید جامع جمیع کمالات باشد تا ایجاد صنع نماید . آیا ممکن است که صنع در نهایت کمال باشد و صانع غیر کامل ؟ آیا میشود که نقش در نهایت اتقان باشد و نقّاش در صنعت خویش ناقص ؟ چه که صنعت اوست و خلق اوست بلکه نقش مثل

ص ۴

نقّاش نباشد اگر نقش مثل نقّاش بود خود را نقش مینمود و نقش هر چند در نهایت کمال باشد اما بالنسبه بنقّاش در نهایت نقص است . لهذا امکان معدن نقایص است و خدا معدن کمال ، نفس نقایص امکان دلالت بر کمالات حق میکند . مثلاً چون انسان را نگری ملاحظه نمائی که عاجز است همین عجز خلق دلیل بر قدرت

حیّ قدیری است زیرا تا قدرت نباشد عجز تصوّر نگردد پس عجز خلق دلیل بر قدرت حقّ است و تا قدرت نباشد عجز تحقّق نیابد و از این عجز معلوم شد که قدرتی در عالم هست . مثلاً در عالم امکان فقر است لابدّ غنائی هست که فقر در عالم تحقّق یافته و در عالم امکان جهل است لابدّ علمی هست که جهل تحقّق بسته چه اگر چنانچه علم نبود جهل تحقّق نمیگرفت چرا که جهل عدم علم است اگر وجود نبود عدم تحقّق نمی یافت . جمیع امکان مسلم است که در تحت حکم و نظامیست که ابداً تمرّد نتواند حتّی انسان نیز مجبور بر موت و خواب و سائر حالات است یعنی در بعضی مراتب محکوم است لابدّ این محکومیت حاکمی دارد مادام که صفت ممکنات احتیاج است و این احتیاج از لوازم ذاتی اوست پس یک غنیّ هست که غنیّ بالذات است . مثلاً از نفس مریض معلوم است که صحیحی هست اگر صحیحی نبود مریض اثبات نمیشد . پس معلوم شد که حیّ قدیری هست که او جامع جمیع کمالات است چه اگر جامع جمیع کمالات نبود او نیز مثل خلق بود . و همچنین در عالم وجود ادنیّ صناعی از مصنوعات دلالت بر صانع میکند مثلاً این نان دلالت میکند بر اینکه صانعی دارد . سبحان الله تغییر هیأت کائنات جزئیّه دلالت بر صانعی میکند و این کون عظیم غیر متناهی خود بخود وجود یافته و از تفاعل عناصر و موادّ تحقّق بسته ؟ این فکر چقدر بدیهیّ البطلان است . و اینها ادلّه نظریست برای نفوس

ص ۵

ضعیفه . اما اگر دیده بصیرت باز شود صد هزار دلائل باهره مشاهده میکند مثلش اینست که چون انسان احساس روح داشته باشد مستغنی از دلیل وجود روح است . اما از برای نفوسی که از فیض روح محرومند باید دلائل خارجه اقامه نمود .

۳ - ج

مسأله در اثبات لزوم مرّبی

چون ما نظر بوجود میکنیم ملاحظه مینمائیم که وجود جمادی و وجود نباتی و وجود حیوانی و وجود انسانی کلاً و طراً محتاج بمرّبی هستند . اگر زمینی مرّبی نداشته باشد جنگل میشود گیاه بیهوده

میروید . اما اگر دهقانی پیدا شود و زرعی نماید خرمنها بجهت قوت ذوی الأرواح مهیا گردد . پس معلوم شد که زمین محتاج بتربیت دهقانست . اشجار را ملاحظه کنید اگر بی مرّی بمانند بی ثمر میشوند و اگر بی ثمر مانند بی فائده اند . اما اگر در تحت تربیت افتند آن درخت بی ثمر با ثمر شود و درختهای تلخ میوه بواسطه تربیت و ترکیب و پیوند میوه شیرین بخشد . و اینها ادله عقلیه است الیوم اهل عالم را دلائل عقلیه لازم است . و همچنین در حیوانات ملاحظه نما که اگر حیوان تربیت شود اهلی گردد . و چون انسان بی تربیت ماند حیوان گردد بلکه اگر او را بحکم طبیعت گذاری از حیوان پست تر شود و اگر تربیت کنی ملائکه گردد . زیرا اکثر حیوانات ابناء نوع خود را نخورند اما انسان در سودان در اواسط افریقا ابناء نوع خویش را بدرد و بخورد . پس ملاحظه کنید که تربیت است که شرق و غرب را در ظل حکم انسان میآورد ، تربیت است که این همه صنایع عجیبه را ظاهر میکند ، تربیت است که این علوم و فنون عظیمه را ترویج مینماید ،

ص ۶

تربیت است که این اکتشافات و مشروعات جدیده را مینماید و اگر مرّی نبود بهیچوجه اینگونه اسباب راحت و مدنیّت و انسانیت فراهم نمیشد . اگر انسانی را در بیابانی بگذاری که ابناء نوع خویش را نبیند شبیه ای نیست که حیوان محض گردد . پس معلوم شد که مرّی لازم است . لکن تربیت بر سه قسم است : تربیت جسمانی ، تربیت انسانی ، و تربیت روحانی . اما تربیت جسمانی بجهت نشو و نمای این جسم است و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که حیوان با انسان در آن مشترکند . و اما تربیت انسانی عبارت از مدنیّت است و ترقی یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسیمه که مدار امتیاز انسان از حیوان است . و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتیست و آن اکتسابات کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آنست زیرا در این مقام انسان مرکز سنوحات رحمانیه گردد و مظهر (لَنَعْمَلَنَّ إِنْسَانًا عَلَىٰ صُورَتِنَا وَمِثْلِنَا) شود و آن نتیجه

عالم انسانی است . حال ما یک مرّی میخواهیم که هم مرّی جسمانی و هم مرّی انسانی و هم مرّی روحانی گردد که حکم او در جمیع مراتب نافذ باشد . و

اگر کسی بگوید که من در کمال عقل و ادراکم و محتاج بآن مرئی نیستم او منکر بدیهیات است مثل طفلی که بگوید من محتاج تربیت نیستم بعقل و فکر خود حرکت می نمایم و کمالات وجود را تحصیل میکنم و مثل آنست که کوری گوید من محتاج بیچشم نیستم چونکه بسیار کوران هستند که گذران میکنند . پس واضح و مشهود است که انسان محتاج به مرئی است این مرئی بی شک و شبهه باید در جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع بشر باشد چه که اگر مثل سائر بشر باشد مرئی نمیشود علی الخصوص که باید هم مرئی جسمانی باشد و هم مرئی انسانی و هم مرئی روحانی . یعنی نظم و تمشیت امور جسمانی دهد

ص ۷

و هیأت اجتماعیّه تشکیل کند تا تعاضد و تعاون در معیشت حاصل گردد و امور جسمانیّه در جمیع شؤون منتظم و مرتّب شود . و همچنین تأسیس تربیت انسانی کند یعنی باید عقول و افکار را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیّه گردد و توسیع علوم و معارف شود و حقایق اشیاء و اسرار کائنات و خاصّیات موجودات کشف گردد و روز بروز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات ازدیاد یابد و از محسوسات استدلال و انتقال بمعقولات شود . و همچنین تربیت روحانیّه نماید تا عقول و ادراک پی بعالم ما وراء الطّبیعه برد و استفاضه از نفحات مقدّسه روح القدس نماید و بملاً اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانیّه مظاهر سنوحات رحمانیه گردد تا اینکه جمیع اسماء و صفات الهی در مرآت حقیقت انسان جلوه کند و آیه مبارکه (لَنَعْمَلَنَّ إِنْسَانًا عَلٰی صُورَتِنَا وَمِثَالِنَا) تحقق یابد .

و این معلوم است که قوه بشریه از عهده چنین امر عظیم بر نیاید و بنتایج فکریّه تکفل چنین مواهب نتوان نمود . شخص واحد چگونه تأسیس این بنیان رفیع بی ناصر و معین تواند پس باید قوه معنویّه ربّانیّه تأیید کند تا بتواند از عهده این کار برآید . یک ذات مقدّس عالم انسانیرا زنده کند و هیأت کره ارض را تغییر دهد و عقول را ترقی بخشد و نفوس را زنده نماید و تأسیس حیات جدید کند و اساس بدیع وضع نماید نظم عالم دهد و ملل و امم را در ظلّ رایت واحده آرد خلق را از عالم نقایص و رذائل نجات دهد و بکمالات فطریّه و اکتسابیه تشویق و تحریض نماید البتّه این قوه باید قوه الهیه باشد تا از عهده این

کار برآید . باید بانصاف ملاحظه کرد اینجا مقام انصاف است امری را که جمیع دول و ملل عالم با جمیع قوی و جنود ترویج نتوانند و اجرا نکنند یک نفس مقدّس بی ناصر و معین اجرا نماید . آیا این بقوّت بشریّه ممکن است ؟ لا و الله . مثلاً حضرت مسیح فرداً و حیدراً

ص ۸

عَلَم صلح و صلاح را بلند فرمود و حال آنکه جمیع دول قاهره با جمیع جنود در این کار عاجزند . ملاحظه کن که چقدر از دول و ملل مختلفه بودند مثل روم و فرانسه و آلمان و روس و انگلیز و سائرین کلّ در زیر یک خیمه درآمدند . مقصد اینست که ظهور حضرت مسیح سبب الفت فیما بین این اقوام مختلفه گردید حتّی بعضی از آن اقوام مختلفه که مؤمن بحضرت مسیح شدند چنان الفتی حاصل نمودند که جان و مالشانرا فدای یکدیگر کردند تا در زمان قسطنطین که او سبب اعلاّی امر حضرت مسیح شد و بعد بسبب غرضهای مختلفه بعد از مدّتی باز اختلاف در میان افتاد . مقصود این است که حضرت مسیح این امم را جمع کردند امّا بعد از مدّتی مدیده دول سبب شدند که باز اختلاف حاصل شد . اصل مقصود این است که حضرت مسیح باموری موفّق شد که جمیع ملوک ارض عاجز بودند بجهت اینکه ملل مختلفه را متحد کرد و عادات قدیمه را تغییر داد . ملاحظه کنید میان رومان و یونان و سریان و مصریان و فنیکیان و اسرائیلیان و سائر ملل اروپ چقدر اختلاف بود حضرت مسیح این اختلافات را زائل کرد . و مسیح سبب حبّ میان جمیع این قبائل شد هر چند بعد از مدّتی مدیده دول این اتّحاد را بهم زدند لکن مسیح کار خود را کرد . مقصد آنکه مربّی کلّی باید که مربّی جسمانی و مربّی انسانی و مربّی روحانی باشد و ما فوق عالم طبیعت دارنده قوّتی دیگر گردد تا حائز مقام معلّم الهی شود و اگر چنین قوّتی قدسیّه بکار نبرد تربیت نتواند زیرا خود ناقص است چگونه تربیت کمال تواند . مثلاً اگر خود نادان باشد چگونه دیگران را دانا نماید و اگر خود ظالم باشد چگونه دیگران را عادل کند و اگر خود ناسوتی باشد چگونه دیگران را الهی نماید . حال باید بانصاف ببینیم این مظاهر الهی که آمدند حائز جمیع

این صفات بودند یا نه اگر این صفات را نداشتند و حائز این کمالات نبودند مرّبی حقیقی نبودند . پس باید بدلائل عقلیه بجهت عقلا نبوّت حضرت موسی و نبوّت حضرت مسیح و سائر مظاهر الهی را اثبات نمائیم و این دلایل و براهین که ذکر میکنیم دلایل معقوله است نه منقوله بدلائل عقلیه ثابت شد که مرّبی در عالم در نهایت لزوم است و آن تربیت باید بقوّه قدسیّه حاصل گردد و شبهه ای نیست که آن قوّه قدسیّه وحی است و باین قوّه که مافوق قوّه بشریه است تربیت خلق لازم است .

۴ - د

حضرت ابراهیم

دارنده این قوّه و مؤید این قوّه از جمله حضرت ابراهیم بود . و برهان بر این آنکه حضرت ابراهیم در بین نهرین از یک خاندان غافل از وحدانیت الهیه تولّد یافت و مخالفت با ملّت و دولت خویش حتی خاندان خود کرد جمیع آلهه ایشانرا ردّ نمود و فرداً و حیدراً مقاومت یک قوم قوی فرمود . و این مخالفت و مقاومت سهل و آسان نه مثل این است که کسی الیوم نزد ملل مسیحیه که متمسک بتورات و انجیل هستند حضرت مسیح را ردّ کند و یا در دائره پاپا کسی حضرت مسیح را استغفرالله دشنام گوید و مقاومت جمیع ملّت کند و در نهایت اقتدار حرکت نماید . و آنان یک اله نداشتند بلکه بآلهه متعدده معتقد بودند و در حقّ آنان معجزات نقل مینمودند . لهذا کلّ بر حضرت ابراهیم قیام کردند کسی با او موافقت نکرد مگر برادرزاده اش لوط و یکی دو نفر دیگر هم از ضعفاً . بعد در نهایت مظلومیت حضرت ابراهیم از شدّت تعرّض اعدا از وطن

خارج شد و فی الحقیقه حضرت ابراهیم را اخراج بلد نمودند تا قلع و قمع گردد و اثری از او باقی نماند حضرت ابراهیم باین صفحات که ارض مقدّس است آمدند . مقصد این است این هجرت را اعدای حضرت اساس اعدام و اضمحلال شمردند و فی الحقیقه اگر شخص از وطن مألوف محروم و از حقوق ممنوع و از هر جهت مظلوم گردد

و لو پادشاه باشد محو شود ولی حضرت ابراهیم قدم ثبوت بنمود و خارق العاده استقامت فرمود و خدا این غربت را عزت ابدیه کرد تا تأسیس وحدانیت نمود زیرا جمیع بشر عبده او ثان بودند . این هجرت سبب شد که سلالة ابراهیم ترقی نمود ، این هجرت سبب شد که ارض مقدس بساللة ابراهیم داده شد ، این هجرت سبب شد که تعالیم ابراهیم منتشرگشت ، این هجرت سبب شد که از سلالة ابراهیم یعقوبی پیدا شد و یوسفی آشکارگشت که عزیز مصر شد ، این هجرت سبب شد که از سلالة ابراهیم مثل حضرت موسائی ظاهرگشت ، این هجرت سبب شد که مثل حضرت مسیحی از سلالة ابراهیم ظاهرگشت ، این هجرت سبب شد که هاجری پیدا شد و از او اسماعیلی تولد یافت و از سلالة او حضرت محمدی پیدا شد ، این هجرت سبب شد که از سلالة اش حضرت اعلی ظاهر شد ، این هجرت سبب شد که انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم ظاهر شدند و همچنین تا ابدالآباد می رود ، این هجرت سبب شد تا جمیع اروپا در ظلّ اله اسرائیل درآمدند و اکثر آسیا نیز در این سایه وارد شد . بین چه قدرتیست که شخص مهاجری همچنین خاندانی تأسیس کرد و همچنین ملّتی تأسیس نمود و همچنین تعالیمی ترویج فرمود . حال کسی میتواند بگوید اینها همه تصادفی است ؟ پس انصاف باید داد این شخص مرّبی بود یا نبود و قدری دقت باید نمود که هجرت ابراهیمی از اُرفه حلب بسوریه بود و نتایجش این گشت آیا هجرت جمال

ص ۱۱

مبارک از طهران بغداد و از آنجا باسلامبول و از آنجا برومیلی و از آنجا بارض مقدس چه نتایجی خواهد داشت . پس بین که حضرت ابراهیم چه مرّبی ماهری بوده است .

۵-۵

حضرت موسی

اما حضرت موسی مدّت مدیده در صحرا چوپانی میکرد و بظاهر شخصی بود که در خاندان ظلم پرورده شده بود و بین ناس مشهور بقتل گشته و چوپان شده و در نزد دولت و ملّت فرعون بی نهایت مبعوض و مغضوب گشته . همچنین شخصی یک ملّت عظیمه ای را از

قید اسارت خلاص کرد و اقناع نمود و از مصر برون آورد و
بارض مقدسه رساند . و آن ملت در نهایت ذلت بودند بنهایت عزت
رسیدند اسیر بودند آزاد گشتند جاهلترین اقوام بودند عالمترین
اقوام شدند از تأسیساتش بدرجه ای رسیدند که بین جمیع ملل
مفتخر شدند صیثشان بافاق رسید کار بجائی کشید که امم مجاوره
اگر میخواستند کسی را ستایش کنند میگفتند یقیناً این اسرائیلیست .
تأسیس شریعت و قانونی کرد که ملت اسرائیل را احیا نمود و بنهایت
درجه مدنیّت در آن عصر رسیدند و کار بجائی رسید که حکمای یونان
میآمدند و از فضایل اسرائیل تحصیل کمالات مینمودند مثل سقراط
که بسوریه آمد و تعلیم وحدانیّت و بقای ارواحرا بعد از ممات از
بنی اسرائیل گرفت و بیونان مراجعت نمود و تأسیس این تعلیم را
کرد بعد اهالی یونان مخالفت کردند و حکم بقتلش دادند و در
مجلس حکم حاضر کردند و ستمش دادند . حال شخصی که زبانش کال
بود و در خانه فرعون بزرگ شده بود و در بین خلق شهرت بقتل

ص ۱۲

یافت و مدتی مدیده از خوف متواری شد و چوپانی نمود چنین
شخصی بیاید و چنین امر عظیم در عالم تأسیس فرماید که اعظم
فیلسوف عالم بهزار یک آن موقّق نشود . این بدیهی است که خارق
العاده است انسانیکه در زبانش لکنت باشد البتّه یک صحبت عادی
نتواند تا چه رسد که چنین تأسیساتی کند این شخص را اگر قوه الهیه
تأیید نمینمود ابداً چنین موقّعیّت بر این امر عظیم حاصل نمی کرد . اینها
دلایلی نیست که کسی بتواند انکار کند حکمای مادی ، فلاسفه یونان ،
عظمای رومان که شهیر آفاق شدند با وجود این هر یکی در فنی
از فنون ماهر بودند . مثلاً جالینوس و بقراط در معالجات ارسطو
در نظریات و دلائل منطقیّه افلاطون در اخلاق و الهیات معروف
بمهارت شدند چطور میشود که شخص چوپانی تأسیس جمیع این
شوون نماید شبهه ای نیست که این شخص مؤید بقوه خارق العاده
بوده . ملاحظه نمائید که اسباب امتحان و افتتان از برای خلق فراهم
میاید حضرت موسی در مقام دفع ظلم یک مستی بان شخص قبطی
زد میانه مردم بقتل شهرت یافت علی الخصوص مقتول از ملت
حاکمه بود و فرار نمود بعد به نبوت مبعوث شد با وجود این بد نامی

چگونه بقوتی خارق العاده موفق بر تأسیسات عظیمه و مشروعات
جسیمه گشت .

۶ - و

حضرت مسیح

بعد حضرت مسیح آمد و گفت که من بروح القدس تولد یافتم .
اگر چه حال در نزد مسیحیان تصدیق این مسأله آسانست ولی
آنوقت بسیار مشکل بود . و نصّ انجیلست که فریسیان میگفتند آیا
این پسر یوسف ناصری نیست که ما او را میشناسیم چگونه میگوید

ص ۱۳

که من از آسمان آمدم ؟ باری این شخصی که بظاهر در انظار جمیع
حقیر بود با وجود این بقوتی قیام فرمود که شریعت هزار و پانصد
ساله را نسخ نمود و حال آنکه اگر کسی ادنی تجاوز از آن شریعت
مینمود در خطر عظیم میافتاد و محو و نابود میشد . و از این گذشته
در عهد حضرت مسیح اخلاق عمومیّه و احوال بنی اسرائیل بکلی
مختلّ و فاسد شده بود و اسرائیل در کمال ذلت و اسارت و خواری
افتاده بود یک روز اسیر ایران و کلدان شدند و روزی دیگر
محکوم دولت آشوریان روزی رعیت و تابع یونان گشتند و روزی
دیگر مطیع و ذلیل رومان . این شخص جوان یعنی حضرت مسیح بقوه
خارق العاده شریعت عتیقه موسویّه را نسخ فرمود و بتربیت اخلاق
عمومیّه پرداخت دوباره از برای اسرائیل تأسیس عزّت ابدیه فرمود
و تعلیماتی منتشر کرد که اختصاص با اسرائیل نداشت بلکه تأسیس
سعادت کلیّه از برای هیأت اجتماعیّه بشریّه نمود . اول حزبی که بر
محویتش قیام نمودند اسرائیل قوم و قبیلّه خود مسیح بود و بظاهر
او را مقهور نمودند و بذلت کبری انداختند حتی تاج خار بر سرش
نهادند و بصلابه زدند . و این شخص در وقتیکه بظاهر در نهایت ذلت
بود اعلان کرد که این آفتاب اشراق نماید و این نور بتابد و این
فیض من احاطه نماید و جمیع اعدا خاضع شوند و همین طور که
گفت شد جمیع ملوک عالم مقاومت او را نتوانستند بلکه اعلام جمیع
ملوک سرنگون شد و علم آن مظلوم باوج اعظم مرتفع گشت . آیا این
هیچ بقاعده عقل بشر ممکن است ؟ لا والله پس معلوم و واضح گشت

که آن شخص بزرگوار مرتبی حقیقی عالم انسانی و بقوتی الهیه مؤید و موفق بود .

ص ۱۴

۷ - ز

حضرت محمد

اما حضرت محمد ، اهل اروپا و امریکا بعضی روایات از حضرت رسول شنیده‌اند و صدق انگاشته‌اند و حال آنکه راوی یا جاهل بوده و یا مبغض و اکثر راویها قسیسها بوده‌اند و همچنین بعضی از جهله اسلام روایتهای بی اصل از حضرت محمد نقل کردند و بخیال خود مدح دانستند . مثلاً بعضی از مسلمانان جاهل کثرت زوجات را مدار ممدوحیت دانسته و کرامت قرار داده زیرا این نفوس جاهله تکثر زوجات را از قبیل معجزات شمرده‌اند و استناد مورخین اروپا اکثرش بر اقوال این نفوس جاهله است . مثلاً شخص جاهلی در نزد قسیسی گفته که دلیل بزرگواری شدت شجاعت و خونریزیست و یک شخص از اصحاب حضرت محمد در یک روز صد نفر را در میدان حرب سراز تن جدا کرد آن قسیس گمان نمود که فی الحقیقه برهان دین محمد قتل است . و حال آنکه این صرف اوهام است بلکه غزوات حضرت محمد جمیع حرکت دفاعی بوده و برهان واضح آنکه سیزده سال در مکه چه خود و چه احبابش نهایت اذیت را کشیدند و در این مدت هدف تیر جفا بودند بعضی اصحاب کشته گشتند و اموال بیغما رفت و سائرین ترک وطن مألوف نمودند و بدیاری غربت فرار کردند و خود حضرت را بعد از نهایت اذیت مصمم بقتل شدند لهذا نصف شب از مکه بیرون رفتند و بمدینه هجرت فرمودند . با وجود این اعدا ترک جفا نکردند بلکه تعاقب تا حبشه و مدینه نمودند و این قبائل و عشائر عرب در نهایت توحش و درندگی بودند که برابره و متوحشین امریکا نزد اینها افلاطون زمان بودند زیرا برابره امریکا اولادهای خویش را زنده زیر خاک نمینمودند اما

ص ۱۵

اینها دختران خویش را زنده زنده زیر خاک میکردند و میگفتند که این عمل منبعث از حمیت است و بان افتخار مینمودند . مثلاً اکثر مردان بزن خویش تهدید مینمودند که اگر دختر از تو متولد شود

ترا بقتل رسانم حتّی الی الآن قوم عرب از فرزند دختر استیحاش کنند . و همچنین یک شخص هزار زن میبرد اکثرشان بیش از ده زن در خانه داشتند و چون این قبائل جنگ و پرخاش با یکدیگر مینمودند هر قبیله که غلبه میکرد اهل و اطفال قبیله مغلوبه را اسیر مینمود و آنها را کنیز و غلام دانسته خرید و فروش مینمودند . و چون شخصی فوت مینمود و ده زن داشت اولاد این زنان بر سر مادران یکدیگر میتاختند و چون یکی از این اولاد عبای خویشرا بر سر زن پدر خود میانداخت و فریاد مینمود که این حلال منست فوراً بعد این زن بیچاره اسیر و کنیز پسر شوهر خویش میشد و آنچه میخواست بزنی پدر خود مینمود میکشت و یا آنکه در چاهی حبس میکرد و یا آنکه هر روز ضرب و شتم و زجر میکرد تا بتدریج آن زن هلاک میشد بحسب ظاهر و قانون عرب مختار بود . و حقد و حسد و بغض و عداوت میان زنان یک شوهر و اولاد آنها واضح و معلومست و مستغنی از بیان است دیگر ملاحظه کنید که از برای آن زنان مظلوم چه حالت و زندگانی بود . و ازین گذشته معیشت قبائل عرب از نهب و غارت یکدیگر بود بقسمی که این قبائل متصل با یکدیگر حرب و جدال مینمودند و همدیگر را میکشتند و اموال یکدیگر را نهب و غارت میکردند و زنان و کودکانرا اسیر مینمودند و بیگانگان میفروختند . چه بسیار واقع که جمعی از دختران و پسران امیری در نهایت ناز و نعمت روز را شب نمودند ولی شامرا در نهایت ذلت و حقارت و اسارت صبح کردند دیروز امیر بودند و امروز اسیر دیروز بانو بودند و امروز کنیز . حضرت محمد در میان این قبائل مبعوث

ص ۱۶

شد و سیزده سال بلائی نماند که از دست این قبائل نکشید بعد از سیزده سال خارج شد و هجرت کرد ولی این قوم دست برنداشتند جمع شدند و لشکر کشیدند و بر سرش هجوم نمودند که کلّ را از رجال و نساء و اطفال محو و نابود نمایند . در چنین موقعی حضرت محمد مجبور بر حرب با چنین قبائلی گشت این است حقیقت حال . ما تعصّب نداریم و حمایت نخواهیم ولی انصاف میدهیم و بانصاف میگوئیم . شما بانصاف ملاحظه کنید اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بود در بین چنین قبائل طاغیه متوحّشه و سیزده سال با جمیع

حواریین تحمّل هر جفائی از آنها میفرمود و صبر میکرد و نهایت از وطن مألوف از ظلم آنان هجرت بیابان مینمود و قبائل طاغیه باز دست بر نداشته تعاقب میکردند . و بر قتل عموم رجال و نهب اموال و اسیری نساء و اطفال میپرداختند آیا حضرت مسیح در مقابل آنان چه نوع سلوک میکردند ؟ این اگر بر نفس حضرت وارد عفو و سماح مینمودند و این عمل عفو ، بسیار مقبول و محمود ولی اگر ملاحظه میکرد که ظالم قاتل خونخوار جمعی از مظلومانرا قتل و غارت و اذیت خواهد کرد و نساء و اطفال را اسیر خواهد نمود البتّه آن مظلومانرا حمایت و ظالمانرا ممانعت میفرمود ، پس اعتراض بر حضرت محمّد چیست ؟ اینست که چرا با اصحاب و نساء و اطفال تسلیم این قبائل طاغیه نگشت ؟ و ازین گذشته این قبائلرا از خلق و خوی خونخواری خلاص کردن عین موهبت است و زجر و منع این نفوس محض عنایت است . مثلش اینست که شخصی قدح سمّی در دست دارد و نوشیدن خواهد یار مهربان آن قدح را بشکند و خورنده را زجر نماید و اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بودند البتّه رجال و نساء و اطفال را از دست این گرگان خونخوار بقوّه قاهره نجات میدادند . حضرت محمّد با نصاری محاربه ننمود بلکه

ص ۱۷

از نصاری بسیار رعایت کرد و کمال حرّیت بایشان داد در نجران طائفه ای از مسیحی بودند و حضرت محمّد گفت هر کس بحقوق اینها تعدّی کند من خصم او هستم و در نزد خدا بر او اقامه دعوی کنم اوامری که نوشته است در آن صریحاً مرقوم که جان و مال و ناموس نصاری و یهود در تحت حمایت خداست . اگر چنانچه زوج مسلمان باشد و زوجه مسیحی زوج نباید زوجه را از رفتن کلیسا منع کند و نباید او را مجبور بر حجاب نماید و اگر چنانچه فوت شود باید او را تسلیم قسّیس کند و اگر چنانچه مسیحیان بخواهند کلیسا سازند اسلام باید آنها را اعانت کند و دیگر اینکه در وقت حرب حکومت اسلام با دشمنان اسلام باید نصاری را از تکلیف جنگ معاف بدارد مگر بدلخواهی خود آرزوی جنگ نمایند و معاونت اسلام کنند زیرا در تحت حمایتند ولی در مقابل این معافیت باید یک چیز جزئی در هر سال بدهند . خلاصه هفت امر نامه مفصّل است از جمله صورت

بعضی از آنها الی الآن در قدس موجود است اینست حقیقت واقع .
اینرا من نمیگویم فرمان خلیفه ثانی در قدس در نزد باطریق
ارتودکس موجود است و ابدأ شبهه ای در آن نیست . ولی بعد از مدتی
در میان ملت اسلام و نصاری حقد و حسد حاصل شد هر دو طرف
تجاوز نمودند . ماعدای این حقیقت حال آنچه مسلمانان و نصاری و
غیره گویند روایت و حکایت محض است منشأ آن اقوال یا تعصب
و جهالت است و یا آنکه از شدت عداوت صادر شده . مثلاً اسلام
گویند که شق القمر کرد و قمر بر کوه مکه افتاد خیال میکنند که قمر
جسم صغیر است که حضرت محمد او را دو پاره کرد یک پاره بر این
کوه انداخت و پاره دیگر بر آن کوه این روایت محض تعصب است
و همچنین روایاتی که قسیسها مینمایند و مذمت میکنند کلّ مبالغه
و اکثر بی اساس است . مختصر اینست که حضرت محمد در صحرای حجاز

ص ۱۸

در جزیره العرب ظاهر شد بیابانی بی زرع و بی اشجار بلکه ریگ زار
و بکلی از عمارت بیزار و بعضی مواقع مثل مکه و مدینه در نهایت
گرمی اهالی بادیه نشین اخلاق و اطوار بیابانی از علوم و معارف
بکلی عاری حتی خود حضرت محمد امی بود و قرآنرا روی کتف
گوسفند مینوشتند و یا برگ خرما از این نمونه بفهمید که چه اوضاعی
بود و محمد میان اینها مبعوث شد . اول اعتراضی که بر اینها کرد
گفت : چرا تورات و انجیل را قبول ندارید و بعیسی و موسی ایمان
نیاوردید ؟ این حرف بر اینها بسیار گران آمد بجهت آنکه گفتند حال
آباء و اجداد ما که بتورات و انجیل مؤمن نبودند چگونه بود
جواب داد که آنان گمراه بودند شما باید از نفوسی که بتورات و
انجیل مؤمن نبودند تبری جوئید و لو اینکه آباء و اجداد باشند .
در چنین اقلیمی بین چنین قبائل متوحشه شخصی امی کتاب آورد
که آن کتاب بیان صفات الهیه و کمالات الهیه و نبوت انبیا و
شرایع الهیه و بیان بعضی از علوم و بعضی از مسائل علمیّه در
نهایت فصاحت و بلاغت است . از جمله میدانید که قبل از راصد
شهر اخیر در قرون اولی و قرون وسطی تا قرن خامس عشر میلاد
جمیع ریاضیون عالم متفق بر مرکزیت ارض و حرکت شمس بودند
و این راصد اخیر مبدأ رأی جدید است که کشف حرکت ارض

و سکون شمس نموده تا زمان او جمیع ریاضیون و فلاسفه عالم بر قواعد بطلمیوس ذاهب بودند و هر کس کلمه ای مخالف رأی بطلمیوس میگفت او را تجهیل میکردند . بلی فیثاغورث و همچنین افلاطونرا در آخر ایام تصور آنکه حرکت سنوی شمس در منطقه البروج از شمس نیست بلکه از حرکت ارض حول شمس است ، ولی این رأی بکلی فراموش شد و رأی بطلمیوس مسلم در نزد جمیع ریاضیون گشت . اما در قرآن مخالف رأی و قواعد بطلمیوسیّه آیتی نازل از آنجمله

ص ۱۹

آیه قرآن (وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا) ثبوت شمس است و حرکت محوری آن و همچنین در آیه دیگر (وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) حرکت شمس و قمر و ارض و سائر نجوم مصرح . بعد از اینکه قرآن انتشار یافت جمیع ریاضیون استهزاء نمودند و این رأی را حمل بر جهل کردند حتی علمای اسلام چون آیاترا مخالف قواعد بطلمیوسیّه دیدند مجبور بر تأویل گشتند زیرا قواعد بطلمیوسیّه مسلم بود و صریح قرآن مخالف این قواعد . تا در عصر خامس عشر میلاد که قریب نهصد سال بعد از محمد ریاضی شهر رصد جدید نمود و آلات تلسکوپ پیدا شد و اکتشافات مهمّه حاصل گشت و حرکت ارض و سکون شمس ثابت شد و همچنین حرکت محوری شمس مکشوف گشت و معلوم گردید که صریح آیات قرآن مطابق واقعست و قواعد بطلمیوس اوهامات محض . مختصر اینکه جم غفیری از امام شرقیه هزار و سیصد سال در ظلّ شریعت محمدیه تربیت و در قرون وسطی که اهالی اروپا در نهایت درجه توحش بودند قوم عرب در علوم و صنایع و ریاضیات و مدنیّت و سیاست و سائر فنون بر سائر ملل عالم تفوّق داشتند . محرک و مربّی قبائل بادیه العرب و مؤسس مدنیّت کمالات انسانیّه در میان آن طوائف مختلفه یک شخص امّی یعنی حضرت محمد بود . آیا این شخص محترم مربّی کلّ بود یا نه ؟ انصاف لازم است .

۸ - ح

حضرت اعلی ، باب

اما حضرت اعلی روحی له الفدا در سنّ جوانی یعنی بیست و پنج

سال از عمر مبارک گذشته بود که قیام بر امر فرمودند . و در میان طائفه شیعیان عموماً مسلّم است که ابداً حضرت در هیچ مدرسه ای

ص ۲۰

تحصیل فرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز گواهی میدهند . با وجود این بمنتهای فضل بغتّه در میان خلق ظاهر شدند و با آنکه تاجر بودند جمیع علمای ایرانرا عاجز فرمودند . بنفس فرید بر امری قیام فرمودند که تصوّر نتوان زیرا ایرانیان بتعصب دینی مشهور آفاقند این ذات محترم بقوتی قیام نمود که زلزله بر ارکان شرایع و آداب و احوال و اخلاق و رسوم ایران انداخت و تمهید شریعت و دین و آئین نمود . با وجود اینکه ارکان دولت و عموم ملت و رؤساء دین کلّ بر محویت و اعدام او قیام نمود منفرداً قیام فرمود و ایرانرا بحرکت آورد . چه بسیار از علما و رؤسا و اهالی که در کمال مسرت و شادمانی جان در راهش دادند و بمیدان شهادت شتافتند . و حکومت و ملت و علمای دین و رؤسای عظیم خواستند که سراجش را خاموش نمایند نتوانستند عاقبت قمرش طالع شد و نجمش بازغ گشت و اساسش متین شد و مطلعش نور مبین گشت . جم غفیری را بتربیت الهیه پرورش داد و در افکار و اخلاق و اطوار و احوال ایرانیان تأثیر عجیب نمود و جمیع تابعین را بظهور شمس بهاء بشارت داد و آنانرا مستعدّ ایمان و ایقان کرد . و ظهور چنین آثار عجیبه و مشروعات عظیمه و تأثیر در عقول و افکار عمومیّه و وضع اساس ترقّی و تمهید مقدمات نجاح و فلاح از جوانی تاجر اعظم دلیلست که این شخص مربّی کلّی بوده شخص منصف ابداً توقّف در تصدیق نمینماید .

۹ - ط

حضرت بهاءالله

اما جمال مبارک ، در زمانی که ممالک ایران در چنین ظلمت و نادانی مستغرق و در نهایت تعصب جاهلانه مستهلک و تفصیل اخلاق

ص ۲۱

و اطوار و افکار ایرانیانرا در قرون اخیره در تواریخ اروپا مفصلاً

البته خوانده‌اید تکرار لزوم ندارد مختصر اینست که بدرجه ای از انحطاط رسیده بود که جمیع سیاحان اجنبی تأسف میخوردند که این مملکت در قرون اولی در نهایت درجه عظمت و مدنیّت بود حال چنین ساقط و ویران گشته و از بنیاد برافتاده و اهالی بدرجه همجی رسیده‌اند ، باری جمال مبارک در چنین وقتی ظاهر شدند . پدرشان از وزرا بود نه از علما و در نزد جمیع اهالی ایران مسلم که در مدرسه ای علمی نیاموختند و با علما و فضلا معاشرت نمودند در بدایت زندگانی در کمال خوشی و شادمانی ایّامی بسر بردند و مؤانس و مجالسشان از بزرگان ایران بودند نه از اهل معارف . بمجرّد اینکه باب اظهار امر کردند فرمودند که این شخص بزرگوار سید ابرار است و بر جمیع ایمان و ایقان لازم و بر نصرت حضرت باب قیام فرمودند و ادله و براهین قاطعه بر حقیقت حضرت باب اقامه مینمودند . و با وجود آنکه علمای ملت دولت علیّه ایرانرا مجبور بر نهایت تعرض و اهتمام نمودند و جمیع علما فتوی بر قتل و غارت و اذیت و قلع و قمع دادند و در جمیع ممالک بکشتن و آتش زدن و غارت حتی اذیت نساء و اطفال پرداختند ، مع ذلک حضرت بهاءالله در کمال استقامت و متانت باعلاء کلمه حضرت باب قیام داشتند ابداً یک ساعت پنهان نشدند واضحاً مشهوداً در بین اعداء مشهور بودند و باقامه ادله و براهین مشغول و باعلاء کلمه الله معروف و بکرات و مرات صدمات شدید خوردند و در هر دقیقه ای در معرض فدا بودند و در زیر زنجیر افتادند و در زیر زمین مسجون گشتند و اموال باهظه موروثه کلّ بتالان و تاراج رفت و از مملکتی بمملکتی چهار مرتبه سرگون شدند و نهایت در سجن اعظم قرار یافتند . با وجود این دائماً ندا بلند بود و صیت امرالله مشتهر و بفضل و علم و کمالاتی

ص ۲۲

ظاهر شدند که سبب حیرانی کلّ اهل ایران شد بقسمی که در طهران و در بغداد و در اسلامبول و رومیلی و در عکا هر نفسی از اهل علم و معارف چه محبّ و چه مبغض که بحضور حاضر شد هر سؤالی که نمود جواب شافی کافی شنید و کلّ مقرر و معترف بر آن بودند که این شخص در جمیع کمالات فرید و وحید آفاق است . و در بغداد بسیار واقع که در مجلس مبارک علمای اسلام و یهود و

مسیحی و ارباب معارف اروپا حاضر و هر یک سؤالی مینمود و با وجود اختلاف مشارب جمیع جواب کافی شافی می شنیدند و مقنع می گشتند. حتی علمای ایران که در کربلا و نجف بودند شخص عالمی را انتخاب کردند و توکیل نمودند و اسم آن شخص ملاً حسن عمو بود آمد بحضور مبارک بعضی سؤالات از طرف علما کرد جواب فرمودند. و بعد عرض کرد که علما در علم و فضل حضرت مقرر و معترفند و مسلم عمومست که در جمیع علوم نظیر و مثیلی ندارد و این هم مسلم است که تدرّس و تحصیل نکرده اند و لکن علما میگویند که ما باین قناعت نمائیم و بسبب علم و فضل اقرار و اعتراف بحقیقتشان نکنیم لهذا خواهش داریم که یک معجزه ای بجهت قناعت و اطمینان قلب ظاهر فرمایند. جمال مبارک فرمودند هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق را ولی حال این قول مرغوب و مقبول اما امرالله دستگاه تیاتر نیست که هر ساعت یک بازی در بیاورند و هر روزی یکی چیزی بطلبد در این صورت امرالله بازیچه صبیان شود ولی علما بنشینند و بالاتفاق یک معجزه ای را انتخاب کنند و بنویسند که بظهور این معجزه از برای ما شبهه ای نمیماند و کلّ اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر مینمائیم و آن ورقه را مهر کنند و بیاور و اینرا میزان قرار دهند اگر ظاهر شد از برای شما شبهه نماند و اگر ظاهر نشد بطلان ما ثابت گردد. آن شخص عالم

ص ۲۳

برخاست و زانوی مبارک را بوسید و حال آنکه مؤمن نبود و رفت و حضرات علما را جمع کرد و پیغام مبارکرا تبلیغ نمود. حضرات مشورت کردند و گفتند این شخص سحّار است شاید سحری بنماید آنوقت از برای ما حرفی نمیماند و جسارت نکردند ولی آن شخص در اکثر محافل ذکر نمود و از کربلا رفت بکرمانشاه و طهران و تفصیل را بجمیع گفت و خوف و عدم اقدام علما را ذکر نمود. مقصود اینست که جمیع معارضین شرق معترف بر عظمت و بزرگواری و علم و فضل جمال مبارک بودند و با وجود عداوت جمال مبارک را به بهاءالله شهیر تعبیر مینمودند. باری این نیراعظم بغتّه در افاق ایران طالع شد در حالتی که جمیع اهالی ایران چه از وزرا چه از علما چه از اهالی جمیعاً بمقاومت در کمال عداوت برخاستند و اعلان کردند

که این شخص می‌خواهد دین و شریعت و ملت و سلطنت ما را محو و نابود نماید چنانچه در حقّ مسیح گفتند . ولی جمال مبارک فرداً و حیدراً مقاومت کلّ فرمودند و ابداً ذره ای فتور حاصل نشد نهایت گفتند تا این شخص در ایرانست آسایش و راحت نیابد پس باید اینرا اخراج کرد تا ایران آرام بگیرد . پس بر جمال مبارک سخت گرفتند تا از ایران اذن خروج طلبند بگمان اینکه باین سبب سراج امر مبارک خاموش میشود ولی بالعکس نتیجه بخشید امر بلندتر شد و شعله افزونتر گشت در ایران وحده منتشر بود این سبب شد که در سائر بلاد منتشر گشت . بعد گفتند که عراق عرب نزدیک ایرانست باید این شخص را بممالک بعیده فرستاد این بود که حکومت ایران کوشید تا آنکه جمال مبارک را از عراق باسلامبول فرستادند . باز ملاحظه کردند که ابداً فتوری حاصل نشد گفتند اسلامبول محلّ عبور و مرور اقوام و ملل مختلفه است و ایرانیان بسیار لهذا ایرانیان کوشیدند تا جمال مبارک را برومیلی فرستادند ولی شعله پرزورتر

ص ۲۴

شد امر بلندتر گردید . عاقبت ایرانیان گفتند این محلات هیچ یک موقع اهانت نبود باید بمحلی فرستاد که توهین واقع گردد و محلّ زحمت و اذیت باشد و اهل و اصحاب بنهایت درجه بلا مبتلی گردند پس سجن عکا را انتخاب نمودند که حبسخانه عصاة و قاتلها و سارقها و قطع طریق است و فی الحقیقه در زمره این نفوس داخل کردند . اما قدرت الهیه ظاهر شد و اعلاء کلمه گردید و عظمت بهاءالله مشهود شد که در چنین سجنی در چنین اهانتی ایران را از برزخی ببرزخی دیگر نقل نمود جمیع اعدا را مقهور کرد و برکلّ ثابت کرد که مقاومت این امر نتوانند و تعالیم مقدسه اش سرایت در جمیع آفاق نمود و امرش ثابت گشت . باری در جمیع ولایات ایران اعدا بکمال بغضاء قیام نمودند بستند و کشتند زدند و سوختند و بنیان هزار خانمانرا از بنیاد برانداختند و در قلع و قمع بهر وسیله ای تشبّث کردند که امرش را خاموش کنند . با وجود این در سجن قاتلها و قطع طریق و سارقها امرش را بلند کرد و تعالیمش را منتشر فرمود و اکثر نفوس را که در اشدّ بغضاء بودند متنبّه نمود و موقن کرد و کاری کرد که نفس حکومت ایران بیدار شد و از آنچه بواسطه علماء

سوء واقع پشیمان گشت . دو چون جمال مبارک باین سجن در ارض
مقدس رسیدند دانایان بیدار شدند که بشاراتی که خدا در دو سه
هزار سال پیش از لسان انبیا داده بود ظاهر شد و خداوند بوعده
وفا نمود زیرا ببعضی انبیا وحی فرموده و بشارت بارض مقدس
داده که ربّ الجنود در تو ظاهر خواهد شد جمیع این وعده‌ها وفا
شد . و اگر چنانچه تعرض اعدا نبود و این نفی و تبعید واقع نمیگشت
عقل باور نمیکرد که جمال مبارک از ایران هجرت نمایند و در این
ارض مقدس خیمه برافرازند . مقصود اعدا این بود که این سجن
سبب شود و بکلی امر مبارک محو و نابود گردد و حال آنکه سجن

ص ۲۵

مبارک تأیید اعظم شد و سبب ترویج گشت صیت الهی بشرق و
غرب رسید و اشعه شمس حقیقت بجمیع آفاق درخشید . سبحان
الله با وجود آنکه مسجون بودند ولی در جبل کرمل خیمه بلند بود
و در نهایت عظمت حرکت میفرمودند و هر کس از آشنا و بیگانه
بحضور مشرف میشد میگفت این امیر است نه اسیر . و بمحض ورود
سجن خطابی بناپلیون مرقوم فرمودند و بواسطه سفیر فرانسه ارسال
شد مضمون اینکه سؤال نمائید جرم ما چه بود که سبب این سجن
و زندان گشت بناپلیون جواب نداد بعد توقیعی ثانی صادر شد و آن
در سوره هیکل داخل . مختصر خطاب اینکه ای بناپلیون چون استماع
ندا نمودی و جواب ندادی عنقریب سلطنتت بباد رود و بکلی خراب
گردد . آن توقیع بواسطه قیصر کنتفاکو (۱) با پوسته ارسال شد و باطلاع
جمیع مهاجرین صورت این خطاب بجمیع اطراف ایران رفت زیرا
کتاب هیکل در آن ایام بجمیع ایران نشر شد و این خطاب از جمله
مندرجات کتاب هیکل است این در سنه هزار و هشتصد و شصت
و نه میلادی بود و چون این سوره هیکل در جمیع ایران و
هندوستان منتشر شد در دست جمیع احباب افتاد و کلّ منتظر نتایج
این خطاب بودند . اندک زمانی نگذشت سنه هزار و هشتصد و
هفتاد میلادی شد و آتش حرب میان آلمان و فرانسه برافروخت .
با وجود آنکه ابداً کسی گمان غلبه آلمان نمیکرد بناپلیون شکست
فاحش خورد و تسلیم دشمن گشت و عزّتش بذلت کبری مبدل
شد . و همچنین الواح بسائر ملوک فرستاده شد از جمله توقیعی بجهت

اعلیحضرت ناصرالدین شاه فرستاده شد و در آن توقیع میفرماید
من را احضار کن و جمیع علما را حاضر نما و طلب حجّت و برهان کن

(۱) قیصرکتفاکو (Cesar Ketcakon) پسر قنسول فرانسه بود و جمال مبارک
جلّ ذکره الأعظم با او آشنائی و مرابطه داشت .

ص ۲۶

تا حقیقت و بطلان ظاهر شود . اعلیحضرت ناصرالدین شاه توقیع
مبارک را نزد علما فرستاد و تکلیف این کار کرد ولی علما جسارت
نمودند پس جواب توقیع را از هفت نفر مشاهیر علما خواست بعد
از مدّتی توقیع مبارک را اعاده نمودند که این شخص معارض دینست
و دشمن پادشاه . اعلیحضرت پادشاه ایران بسیار متغیّر شدند که
این مسأله حجّت و برهانست و حقیقت و بطلان چه تعلق بدشمنی
حکومت دارد افسوس که ما احترام این علما را چقدر منظور نمودیم
و از جواب این خطاب عاجزند . باری آنچه که در الواح ملوک مرقوم
جمیع بوقوع پیوست باید از تاریخ سبعین مسیحی گرفت تطبیق
بوقوعات کرد جمیع ظاهر شده است و قلیلی مانده که من بعد
باید ظاهر شود . و همچنین طوائف خارجه و ملل غیر مؤمن نسبت
بجمال مبارک امور عظیمه نسبت میدادند و بعضی معتقد بولایت
جمال مبارک بودند حتی بعضیها رسائلی نوشتند من جمله سیّد
داودی از علمای اهل سنت در بغداد رساله مختصری نوشته بود
و در آن بمناسبتی چند خارق العاده از جمال مبارک روایت مینمود
والی الآن در شرق در جمیع جهات کسانی هستند که بمظهریت
جمال مبارک مؤمن نیستند اما اعتقاد ولایت دارند و معجزات
روایت کنند . مختصر اینست که چه از موافق و چه از مخالف نفسی
بساحت اقدس مشرف نشد که مقرر و معترف بر بزرگواری جمال
مبارک نگشت نهایت اینست که ایمان نیاورد ولی بر بزرگواری
جمال مبارک شهادت داد بمحضی که در ساحت اقدس مشرف میشد
ملاقات جمال مبارک چنان تأثیر مینمود که اکثر حرف نمیتوانستند
بزنند . چه بسیار واقع که نفوس پر عداوتی از دشمنان پیش خود
مصمم میشد و قرار میداد که چون بحضور رسم چنین گویم و
چنان مجادله و محاججه نمایم ولی چون بساحت اقدس میرسید مات

و متحیر میشد و جز صمت و سکوت چاره ای نداشت . جمال مبارک لسان عرب نخواندند و معلّم و مدرّسی نداشتند و در مکتبی وارد نشدند ولی فصاحت و بلاغت بیان مبارک در زبان عرب و الواح عربیّ العبارة محیر عقول فصحا و بلغای عرب بود و کلّ مَقْرّ و معترفند که مثل و مانندی ندارد . و چون در نصوص تورات دَقّت نمائیم هیچ یک از مظاهر الهیّه اقوام منکره را مخیر نفرمود که هر معجزه ای که بخواهید من حاضرّم و هر میزانی که قرار دهید من موافقت نمایم و در تویع شاه واضحاً فرموده اند که علما را جمع کن و من را بطلب تا حجتّ و برهان ثابت شود . پنجاه سال جمال مبارک در مقابل اعدا مانند جبل ایستاده و کلّ محویّت جمال مبارک را میخواستند و جمیع مهاجم بودند و هزار مرتبه قصد صلب و اعدام نمودند و در این مدّت پنجاه سال در نهایت خطر بودند و ایرانی که الی الآن باین درجه همجیّت و ویرانی است جمیع عقلا از داخل و خارج که مَطَّلَع بر حقائق احوالند متّفق بر آنند که ترقّی و تمدّن و عمران ایران منوط بتعمیم تعالیم و ترویج مبادی این شخص بزرگوار است . حضرت مسیح در زمان مبارکش فی الحقیقه یازده نفر تربیت فرمود و اعظم آن اشخاص پطرس بود مع ذلک چون بامتحان افتاد سه مرتبه حضرت مسیح را انکار نمود . با وجود این بعد امر حضرت چگونه نفوذ در ارکان عالم نمود . حال جمال مبارک هزاران نفوس تربیت فرمود که در زیر شمشیر نعره یا بهاء الابهی باوج اعلی رساندند و در آتش امتحان مانند ذهب رخ برافروختند دیگر ملاحظه نمائید که من بعد چه خواهد شد . باری حال انصاف باید داد که این شخص بزرگوار چگونه مربّی عالم انسان بود و چه آثار باهره از او ظاهر شد و چه قدرت و قوّتی از او در عالم وجود تحقّق یافت .

۱۰ - ی

استدلالات نقلیّه از کتب مقدّسه و سه فصل از دانیال امروز در سر این سفره قدری از برهان صحبت بداریم . اگر در ایّام ظهور نور مبین باین بقعه مبارکه آمده بودید و در پیشگاه

حضور حاضر میشدید و مشاهده آن جمال نورانی مینمودید ملاحظه
میکردید که آن بیان و آن جمال احتیاج بهیچ برهان دیگر ندارد .
بسیار از نفوس بمجرد تشرف بحضور موقن و مؤمن شدند دیگر
محتاج بهیچ برهانی نگشتند حتی نفوسی که در نهایت بغض و انکار
بودند بمحض ملاقات شهادت بر بزرگواری جمال مبارک میدادند
و میگفتند این شخص جلیل است اما حیف که این ادعا را دارد
و ماعدای این ادعا آنچه میگفت مقبول بود . باری حال که آن نور
حقیقت افول فرمود کل محتاج براهین هستند لهذا مشغول براهین
عقلیه بودیم یک برهان عقلی دیگر گوئیم و اهل انصافرا همین برهان
کفایتست که هیچ کس نمیتواند انکار کند . و آن اینست که این شخص
جلیل در سجن اعظم امرشرا بلند کرد و نورش باهر شد و صیئتش
جهانگیر گشت و آوازه بزرگواریش بشرق و غرب رسید و الی
یومنا هذا چنین امری در عالم وجود واقع نشده اگر انصاف باشد
و الا بعضی از نفوس هستند که اگر جمیع براهین عالمرا بشنوند
انصاف ندهند . مثلاً بکمال قوت دول و ملل مقاومت او را نتوانستند
بکنند بلکه فرداً و حیدراً مسجوناً مظلوماً آنچه خواست مجری داشت
من معجزات جمال مبارک را ذکر نکنم شاید سامع گوید این روایتست
و محتمل الصدق و الکذب مثل اینکه در انجیل روایات معجزات
مسیح از حواریین است نه دیگران اما یهود منکر آن . ولی اگر من
بخواهم که ذکر خوارق عادات از جمال مبارک کنم بسیار است و در

ص ۲۹

شرق مسلم حتی در نزد بعضی اغیار نیز مسلم است . ولی این روایات
حجت و برهان قاطع از برای کل نشود شاید سامع گوید بلکه این
مطابق واقع نیست زیرا طوائف سائره نیز روایات معجزات از
مقتداهای خود کنند . مثلاً امت براهمه از برای برهما روایت معجزات
کنند از کجا فهمیم که آنها کذب است و اینها صدق است اگر روایت
است آن هم روایتست اگر تواتر است آن هم تواتر است . لهذا این روایات
برهان مقنع نیست بلی برهانست از برای شخص حاضری که بود و
آن هم نیز شاید که شبهه کند که آن معجزه نبود بلکه سحر بود از بعضی
سحّارها نیز وقوعات عجیبه روایت شده است . باری مقصود اینست
که بسیار امور عجیبه از جمال مبارک ظاهر شد اما ما روایت

نمیکنیم زیرا بجهت کلّ من علی الارض حجّت و برهان نمیشود بلکه از برای آنکه مشاهده نموده‌اند نیز برهان قاطع نشود گمان نمایند که سحر است و همچنین اکثر معجزات که از انبیا ذکر شده است معانی دارد. مثلاً در شهادت حضرت مسیح در انجیل مذکور است که ظلمت احاطه کرد و زلزله شد و حجاب هیکل منشق گشت و اموات از قبور برخاستند. اگر این بظاهر بود واقعه عظیمی است البتّه در تاریخ ایّام درج میشد و سبب اضطراب قلوب میشد و اقبالاً حضرت مسیح را سپاهیان از صلیب نزول میدادند و یا آنکه فرار میکردند و این وقایع در هیچ تاریخی مذکور نه. پس معلوم است که مقصد ظاهر عبارت نیست بلکه معنی دارد و ما مقصدمان انکار کردن نیست فقط مراد اینست که این روایات برهان قاطع نمیشود و معنی دارد مقصد همین قدر است. لهدا ما امروز در سر سفره رجوع بیانات با استدلالات نقلیه از کتب مقدسه نمائیم و تا بحال آنچه ذکر شد دلائل عقلیه بود. و چون این مقام تحرّی حقیقت است و جستجوی واقع مقامیست که تشنه جانسوخته آرزوی آب حیات نماید و ماهی

ص ۳۰

مضطرب بدریا رسد مریض طیب حقیقی جوید و بشفای الهی فائز شود قافله گمگشته براه حقّ پی برد و کشتی سرگشته و حیران بساحل نجات رسد لهدا باید طالب متّصف بیچند صفات باشد. اولاً که باید منصف باشد و منقطع از ما سوی الله و قلبش بکلی بافق اعلی توجّه کند و از اسیری نفس و هوی نجات یابد زیرا اینها همه مانعست. و از این گذشته تحمل هر بلائی لازمست و باید در نهایت تنزیه و تقدیس باشد و از حبّ و بغض جمیع ملل عالم بگذرد چه که یحتمل حبّش بجهتی مانع از تحقیق جهت دیگر شود و همچنین بغض بجهتی شاید مانع از کشف حقیقت آن شود. این مقام طلبست طالب باید باین اخلاق و اطوار باشد و تا باین مقام نیاید ممکن نیست که بشمس حقیقت پی برد. بر سر مطلب رویم. جمیع ملل عالم منتظر دو ظهور هستند که این دو ظهور باید با هم باشد و کلّ موعود به آنند. یهود در تورات موعود برتّ الجنود و مسیح هستند و در انجیل موعود بر جوع مسیح و ایلیا هستند و در شریعت محمّدی موعود بمهدی و مسیح هستند و همچنین زردشتیان و غیره اگر تفصیل

دهیم بطول انجامد . مقصد اینست که کلّ موعود بدو ظهورند که پی در پی واقع شود و اخبار نمودند که درین دو ظهور جهان جهان دیگر شود و عالم وجود تجدید گردد و امکان خلعت جدید پوشد و عدل و حقانیت جهانرا احاطه کند و عداوت و بغضاء زائل شود و آنچه که سبب جدائی میانه قبائل و طوائف و ملل است از میان رود و آنچه که سبب اتحاد و اتفاق و یگانگی است بمیان آید . غافلان بیدار شوند کورها بینا گردند کرها شنوا شوند گنگها گویا گردند مریضها شفا یابند مرده ها زنده شوند جنگ مبدل بصلح شود عداوت منقلب بمحبت گردد اسباب نزاع و جدال بکلی از میان برخیزد و از برای بشر سعادت حقیقی حاصل شود ملک

ص ۳۱

آیینۀ ملکوت شود ناسوت سریر لاهوت گردد کلّ ملل ملت واحده شود و کلّ مذاهب مذهب واحد گردد جمیع بشر یک خاندان شود و یک دودمان گردد و جمیع قطعات عالم حکم یک قطعه یابد و اوهامات جنسیه و وطنیه و شخصیّه و لسانیّه و سیاسیّه جمیع محو و فانی شود کلّ در ظلّ ربّ الجنود بحیات ابدیه فائز گردند . حال باید استدلال از کتب مقدسه بر وقوع این دو ظهور نمود و استنباط از اقوال انبیا کرد زیرا حال ما میخواهیم که استدلالات از کتب مقدسه نمائیم ادله معقوله در اثبات این دو ظهور چند روز پیش در سر سفره اقامه گشت . خلاصه در کتاب دانیال از تجدید عمارت بیت المقدس تا یوم شهادت حضرت مسیح را بهفتاد هفته معین کرده که بشهادت حضرت مسیح قربانی منتهی شود و مذبح خراب گردد . این خبر از ظهور حضرت مسیح است و بدایت تاریخ این هفتاد هفته تجدید و تعمیر بیت المقدس است و در این خصوص چهار فرمان از سه پادشاه بتعمیر بیت المقدس صادر شد . اول از کورش است که در سنه ۵۳۶ قبل از میلاد صادر شد . و این در کتاب عزرا در فصل اول مذکور است . فرمان ثانی بتجدید بنای بیت المقدس از داریوش فارس است که در تاریخ ۵۱۹ قبل از میلاد صادر شده و این در فصل ششم عزرا مذکور است . فرمان ثالث از ارتخشستا در سنه سابع از حکومتش در تاریخ ۴۵۷ قبل از میلاد صادر شده و این در فصل هفتم عزرا مذکور است . فرمان رابع از ارتخشستا در سنه ۴۴۴ قبل از

میلاد صادر این در فصل دوم نحمیاست . اما مقصد حضرت دانیال امر
ثالث است که ۴۵۷ قبل از میلاد بود . هفتاد هفته ۴۹۰ روز میشود هر
روزی بتصریح کتاب مقدس یک سالست در تورات میفرماید یوم
ربّ یک سالست پس ۴۹۰ روز ۴۹۰ سال شد . فرمان ثالث که از
ارتحشستاست ۴۵۷ سال قبل از تولّد مسیح بود و حضرت مسیح وقت

ص ۳۲

شهادت و صعود سی و سه سال داشتند سی و سه را چون بر پنجاه و
هفت ضمّ کنی ۴۹۰ میشود که دانیال از ظهور حضرت مسیح خبر داده .
اما در آیه بیست و پنجم از اصحاح تاسع دانیال نوع دیگری یعنی هفت
هفته و شصت و دو هفته بیان میکند و این بظاهر اختلاف دارد با
قول اوّل . بسیاری در تطبیق این دو قول حیران مانده اند که چطور
در جائی هفتاد هفته و در جائی شصت و دو هفته و هفت هفته ذکر
نموده و این قول با آن قول مطابقت ندارد . و حال آنکه دانیال
دو تاریخ بیان میفرماید یک تاریخ بدایتش صدور امر ارتحشستاست
که برای عزرا بنای اورشلیم صدور یافت این هفتاد هفته است
که منتهی بصعود مسیح میشود و ذبیحه و قربانی بشهادت حضرت مسیح
منتهی شد ، تاریخ ثانی در آیه بیست و ششم است که بعد از اتمام
تعمیر بیت المقدس است که تا صعود مسیح این شصت و دو هفته
است هفت هفت عمارت بیت المقدس طول کشید که عبارت از
چهل و نه سال باشد این هفت هفته را چون بر شصت و دو هفته
ضمّ کنی شصت و نه هفته میشود و در هفته اخیر صعود حضرت
مسیح واقع گشت این هفتاد هفته تمام شد در این صورت اختلافی
باقی نماند . و چون ظهور حضرت مسیح باخبار دانیال ثابت شد حال
باثبات ظهور حضرت بهاء الله و حضرت اعلیٰ پردازیم و تا بحال
ادله عقلی ذکر کردیم حال باید ادله نقلی ذکر کنیم . در آیه سیزدهم
فصل هشتم از کتاب دانیال میفرماید : " و مقدس متکلمیرا شنیدم و هم
مقدس دیگریرا که از آن متکلم میپرسید که رؤیای قربانی دائمی
و عصیان خراب کننده تا بکی میرسد و مقام مقدس و لشکر پایمالی
تسلیم کرده خواهد شد و بمن گفت که تا بدو هزار و سیصد شبانه
روز آنگاه مقام مقدس مصفی خواهد گردید " تا آنکه میفرماید : " این

رؤیا نسبت بزمان آخر دارد"، یعنی این فلاکت و این خرابیت

ص ۳۳

و این حقارت تا کی میکشد یعنی صبح ظهور کی است پس گفت تا دو هزار و سیصد شبانه روز آنگاه مقام مقدّس مصفی خواهد شد . خلاصه مقصد اینجاست که دو هزار و سیصد سال تعیین میکنند و بنصّ تورات هر روزی یک سالست . پس از تاریخ صدور فرمان ارتحشستا بتجدید بنای بیت المقدّس تا یوم ولادت حضرت مسیح ۴۵۶ سال است و از یوم ولادت حضرت مسیح تا یوم ظهور حضرت اعلی ۱۸۴۴ سنه است و چون ۴۵۶ را ضمّ بر این کنی دو هزار و سیصد سال میشود یعنی تعبیر رؤیای دانیال در سنه ۱۸۴۴ میلادی واقع شد و آن سنه ظهور حضرت اعلی بود بنصّ خود دانیال . ملاحظه نمائید که بچه صراحت سنه ظهور را معین میفرماید و دیگر اخبار ظهور ازین صریحتر نمیشود و حضرت مسیح در اصحاح بیست و چهارم از انجیل متی آیه سیّم تصریح میفرماید که مقصود ازین اخبار دانیال زمان ظهور است و آن آیه اینست: " و چون بکوه زیتون نشسته بود شاگردانش در خلوت نزد وی آمده گفتند بما بگو که این امور کی واقع میشود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست ؟" از جمله بیانات حضرت مسیح که در جواب ایشان گفت این بود: " پس چون مکروه ویرانیرا که بزبان دانیال نبی گفته شده است در مقام مقدّس برپا شده ببینید هر که خواند دریافت کند " (انتهی) و جوابرا حواله باصحاح ثامن از کتاب دانیال فرمود که هر کس آن اصحاح را بخواند آن زمانرا دریافت خواهد نمود . ملاحظه فرمائید که چگونه ظهور حضرت اعلی صریح تورات و انجیل است . باری حال بیان تاریخ ظهور جمال مبارک را از تورات نمائیم . تاریخ ظهور جمال مبارک سنه قمری از بعثت و هجرت حضرت محمّد بیان مینماید زیرا در شریعت حضرت محمّد سنه قمری معتبر است و معمول بها زیرا در آن شریعت در هر خصوص از احکام عبادات سنه

ص ۳۴

قمری معمول به است . در اصحاح دوازدهم آیه ششم از کتاب دانیال میفرماید: " و بیکی مرد ملبّس شده بکتان که بالای آبهای شهر

میایستاد گفت که انجام این عجائبات تا بچند میکشد و آن مرد
ملبّس شده بکتان را که بالای آبهای شهر میایستاد شنیدم در حالتی که
دست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان بلند کرده بحیّ
ابدی سوگند یاد نمود که برای یک زمان و دو زمان و نصف زمان
خواهد بود و چون پراکندگی قوّت قوم مقدّس بانجام رسد آنگاه
همه این امور باتمام خواهد رسید". روز را هر چند از پیش بیان
نمودم دیگر احتیاج بیان ندارد ولی مختصر ذکری میشود که هر
روز آب عبارت از یک سالست و هر سال عبارت از دوازده ماه
است پس سه سال و نیم چهل و دو ماه میشود و چهل و دو ماه
هزار و دویست و شصت روز است و هر روزی در کتاب مقدّس
عبارت از یک سالست و در سنه ۱۲۶۰ از هجرت محمّد تاریخ اسلامی
حضرت اعلی مبشّر جمال مبارک ظاهر شد و بعد در آیه یازدهم
میفرماید: " و از هنگام موقوف شدن قربانی دائمی و نصب نمودن
رجاست ویرانی هزار و دویست و نود روز خواهد بود خوشا
بحال آنکه انتظار کشد و بهزار و سیصد و سی و پنج روز برسد."
بدایت این تاریخ قمری از یوم اعلان نبوّت حضرت محمّد است بر
عموم اقلیم حجاز و آن سه سال بعد از بعثت بود زیرا در بدایت
نبوّت حضرت مستور بود و کسی جز خدیجه و ابن نوفل اطلاع
نداشت بعد از سه سال اعلان گردید و جمال مبارک در سنه هزار و
دویست و نود (۱) از اعلان نبوّت حضرت محمّد اعلان ظهور فرمودند .

(۱) سال ۱۲۹۰ از اعلان نبوّت حضرت محمّد مطابق است با سنه ۱۲۸۰ از
هجرت ، درین سال جمال مبارک در حین حرکت از بغداد بطرف اسلامبول
در باغ رضوان که در بیرون شهر واقع است دوازده روز اقامت نمودند
و در آنجا اعلان ظهور خود را به اصحاب خود فرمودند .

ص ۳۵

۱۱ - یا

تفسیر باب یازدهم از مکاشفات یوحنا

در باب یازدهم آیه اول از مکاشفات یوحنا میفرماید " و نئی مثل
عصا بمن داده شد و مرا گفت برخیز و قدس خدا و مذبح و آتانیرا
که در آن عبادت میکنند پیمایش نما و صحن خارج قدس را بیرون

انداز و آنرا میپیمایم زیرا که بامتها داده شده است و شهر مقدسرا چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود". از این نی مقصود انسان کاملست که تشبیه به نی گشته و وجه تشبیه اینست. نی چون درونش فارغ شود و از هر چیز خالی گردد نغمات بدیعی حاصل کند و همچنین آواز و آهنگ او از خود او نیست بلکه الحان فی الحقیقه از نائست که در او میدمد همچنین آن نفس مبارک قلب مقدسش از ما سوی الله فارغ و خالی و از تعلق بسائر شئون نفسانی بیزار و بری و دمساز بنفس رحمانیست و هر بیانی که میفرماید از او نیست بلکه از نائی حقیقی و وحی الهی است اینست که به نی تشبیه میفرماید. و آن نی مانند عصاست یعنی معین هر عاجز است و شخص امکانرا تکیه گاهست و عصای شبان حقیقی است که بواسطه او اغنام خویشرا شبانی میفرماید و در چمن زار ملکوت سیر و حرکت میدهد. و میفرماید که آن شخص بمن گفت "برخیز و قدس خدا و مذبح و آنانیکه در آن عبادت میکنند بیما" یعنی موازنه کن ذرع نما ذرع کشف کمیست است. یعنی آن شخص گفت که قدس الاقداس و مذبح و آنانیرا که در آن عبادت میکنند موازنه نما یعنی حقیقت حال آنرا جستجو کن و کشف نما که در چه رتبه و مقامی هستند و بچه شئون و کمالات و سلوک و صفات هستند و باسرار آن نفوس مقدسه ای که در قدس الاقداس مقام تقدیس و تنزیه استقرار دارند مطلع شو" و صحن

ص ۳۶

خارج قدسرا بیرون انداز و آنرا میپیمایم زیرا بامتها داده شده". در اوائل قرن سابع میلاد که اورشلیم استیلا شد قدس الاقداس بظاهر ظاهر نیز محفوظ ماند یعنی آن بیت که سلیمان ساخته اما بیرون قدس الاقداس صحن خارج ضبط شد و بامتها داده شد. و شهر مقدسرا چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود" یعنی امتهای چهل و دو ماه که عبارت از هزار و دویست و شصت روز است و هر روزی عبارت از یک سال که باین حساب هزار و دویست و شصت سال میشود که مدت دور قرآنست اورشلیم را ضبط و استیلا مینمایند. زیرا بنص کتاب مقدس هر روز عبارت از یک سال است چنانچه در اصحاح چهارم از کتاب حزقیال در آیه ششم میفرماید "پس چهل روز متحمل گناه خاندان یهودا خواهی شد هر روزی را

بجهت تو سالی قرار داده‌ام". این اخبار از مدّت ظهور اسلام است که اورشلیم پایمال شد یعنی احترامش باقی نماند ولی قدس الاقداس محفوظ و مصون و محترم ماند. و این قضیه هزار و دویست و شصت سال امتداد داشت و این هزار و دویست و شصت سال اخبار از ظهور حضرت اعلیٰ باب جمال مبارکست که در هزار و دویست و شصت هجری واقع شد و چون مدّت هزار و دویست و شصت روز منقضی شد حال اورشلیم شهر مقدّس دوباره بنای معموری و آبادی گذاشته و هر کس اورشلیم را شصت سال پیش دیده بود حال نیز ببیند ملاحظه میکند که چقدر معمور و آباد گشته و دوباره محترم شده. این معنی آیه رؤیای یوحناست بظاهر اما این آیه را تأویل و رمزیت دیگر و آن اینست که شریعة الله بر دو قسم منقسم یک قسم اصل اساس است روحانیّتست یعنی تعلق بفضائل روحانی و اخلاق رحمانی دارد این تغییر و تبدیل نمیکند این قدس الاقداس است که جوهر شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت

ص ۳۷

ابراهیم و شریعت موسی و شریعت مسیح و شریعت محمّد و شریعت حضرت اعلیٰ و شریعت جمال مبارک است و در دوره جمیع انبیا باقی و برقرار ابداً منسوخ نمیشود. زیرا آن حقیقت روحانیّه است نه جسمانیّه آن ایمانست عرفانست ایقانست عدالت است دیانت است مروّتست امانتست محبّه الله است مواسات در حالست رحم بر فقیرانست و فریاد رسی مظلومان و انفاق بر بیچارگان و دستگیری افتادگانست پاکی و آزادگی و افتادگی است و حلم و صبر و ثباتست این اخلاق رحمانیست این احکام ابداً نسخ نمیشود بلکه تا ابد الابد مرعی و برقرار است. این فضائل عالم انسانی در هر دوری از ادوار تجدید گردد زیرا در اواخر هر دوره ای شریعة الله روحانیّه یعنی فضائل انسانیّه از میان می‌رود و صورتش باقی میماند. مثلاً در میان یهود در اواخر دور موسوی مقارن ظهور عیسوی شریعة الله از میان رفت صورتی بدون روح باقی ماند قدس الاقداس از میان رفت و صحن خارج قدس که عبارت از صورت شریعت است در دست امتها افتاد و همچنین اصل شریعت حضرت مسیح که اعظم فضائل عالم انسانیست از میان رفته و صورتش در دست

قسیسین و رهابین مانده و همچنین اساس شریعت حضرت محمد از میان رفته و صورتش در دست علمای رسوم مانده آن اساس شریعة الله که روحانی و فضائل عالم انسانیت غیر منسوخ و باقی و برقرار و در دوره هر پیغمبری تجدید میگردد . باری قسم ثانی از شریعة الله که تعلق بعالم جسمانی دارد مثل صوم و صلوة و عبادات و نکاح و طلاق و عتاق و محاکمات و معاملات و مجازات و قصاص بر قتل و ضرب و سرقت و جروحات این قسم از شریعت که تعلق بجسمانیات دارد در هر دوری از ادوار انبیا تبدیل و تغییر یابد و منسوخ گردد زیرا در سیاسات و معاملات و مجازات و سائر

ص ۳۸

احکام باقتضای زمان لابد از تغییر و تبدیلت . باری از کلمة قدس الاقداس مقصد آن شریعت روحانیة است که ابداً تغییر و تبدیل نمیکند و منسوخ نمیشود و مقصد از شهر مقدس شریعت جسمانیة است که منسوخ میشود و این شریعت جسمانیة که تعبیر بشهر مقدس فرموده هزار و دویست و شصت سال پایمال میشود . " و بدو شاهد خود خواهم داد که پلاس پوشیده مدت هزار و دویست و شصت روز نبوت نمایند . " مقصود از این دو شاهد حضرت محمد رسول الله و جناب علی بن ابی طالبست . در قرآن مذکور است که خدا بمحمد رسول الله خطاب میفرماید " اِنَّا جَعَلْنَاكَ شَاهِدًا و مُبَشِّرًا و نَذِيرًا " یعنی تو را شاهد و تبشیر دهنده و تخویف کننده از قهر خدا قرار دادیم معنی شاهد این است که امور بتصدیق او ثابت میگردد و این دو شاهد احکامشان هزار و دویست و شصت روز که هر روز عبارت از یک سالست جاریست . اما حضرت محمد اصل بود و علی فرع مثل حضرت موسی و یوشع . میفرماید (آن دو شاهد پلاس در بر کرده) یعنی بظاهر لباس جدیدی در بر ندارند لباس قدیم دارند یعنی در بدایت در انظار ملل سائره رونقی ندارند و امرشان امر جدیدی بنظر نیاید زیرا روحانیات شریعتش مطابق روحانیات حضرت مسیح در انجیل است و احکام جسمانیاتش اغلب مطابق احکام تورات است لباس قدیم کنایه از آنست . بعد میفرماید " اینانند دو درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده اند . " این دو نفسرا بدو درخت زیتون تشبیه

میفرماید زیرا در آن زمان چراغهای شب جمیع بروغن زیتون روشن میشد دو نفس که از آنان دُهن حکمت الهیه که سبب روشنائی عالم است ظاهر خواهد گشت و انوار الهی ساطع و لامع خواهد شد لهذا بچراغدان نیز تشبیه شدند چراغدان محلّ نور است از آن

ص ۳۹

نور ساطع میشود بهمین قسم از این وجوه نورانیّه نور هدایت مشرق و لائح است . بعد میفرماید که " در حضور خداوند ایستاده اند " یعنی بخدمت حقّ قیام دارند و خلق خدا را تربیت میکنند مثل آنکه قبائل عربان متوحّش بادیه را در جمیع جزیره العرب چنان تربیت نمودند که در آن زمان باعلی مراقی مدنیّت رسیدند و صیت و شهرتشان جهانگیر شده . " و اگر کسی بخواهد بدیشان اذیت رساند آتشی از دهانشان بدر شده دشمنان ایشانرا فرو میگیرد " . مقصد اینست که نفسی مقاومت ایشان نتواند یعنی اگر نفسی بخواهد در تعلیماتشان و یا در شریعتشان وهنی وارد آرد بموجب شریعتی که از دهانشان اجمالاً و تفصیلاً ظاهر شده احاطه بآنها کند آنها را تمام نماید و هر کس قصد اذیت و بغض و عداوت ایشان کند حکمی از دهان ایشان صادر شود که دشمنان ایشان را محو نماید چنانچه واقع گشت که جمیع اعدای ایشان مغلوب و مهزوم و معدوم گشتند و بظاهر ظاهر خدا آنانرا نصرت فرمود . بعد میفرماید " اینها قدرت بر بستن آسمان دارند تا در آیام نبوّت ایشان باران نبارد " یعنی در آن دوره سلطانند یعنی شریعت و تعالیم حضرت محمّد و بیان و تفسیر علی فیض آسمانیست چون بخواهند این فیض را بدهند مقتدر بر آند و چون خواهند باران نبارد باران در اینجا بمعنی فیض است . بعد میفرماید " و قدرت بر آنها دارند که آنها را بخون تبدیل نمایند " یعنی نبوّت حضرت محمّد چون نبوّت حضرت موسی است و قوّت حضرت علی چون قوّت حضرت یوشع است که اگر خواهند آب نیل را بر قبطیان و منکران خون نمایند یعنی آنچه سبب حیات آنانست بسبب جهل و استکبارشان علّت موت آنان نمایند مثلاً سلطنت و ثروت و قدرت فرعون و فرعونیان که سبب حیات آن قوم بود از اعراض و انکار و استکبار علّت موت و هلاکت و اضمحلال

و ذلت و مسکنت گردید لهذا آن دو شاهد اقتدار بر اهلاک اقوام دارند. و میفرماید "جهانرا هرگاه بخواهند بانواع بلایا مبتلی خواهند کرد" یعنی قدرت و غلبه ظاهریه نیز دارند که اشقیا و نفوسی که ظلم و اعتساف صرفند آنانرا تربیت نمایند زیرا خدا باین دو شاهد قدرت ظاهره و قوت باطنه عنایت فرموده چنانچه اشقیا و خونخواران و ستمکاران عربان بادیه را که مانند ذئاب و سباع درنده بودند تأدیب نمودند و تربیت کردند. بعد میفرماید "و چون شهادت خود را باتمام رسانند" یعنی چون آنچه را که مأمورند مجری دارند و تبلیغ رسالات الهیه نمایند و ترویج شریعه الله کنند و تعالیم سماویّه منتشرکنند تا آثار حیات روحانی در نفوس پدیدار گردد و انوار فضائل عالم انسانی بتابد و ترقیات کلیّه در اقوام بادیه حاصل گردد، میفرماید "آن وحش که از هاویه بر میاید با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت و ایشانرا خواهد کشت". مقصد از این وحش بنوامیه است که از هاویه ضلالت هجوم نمودند و همچنین واقع گشت که بنوامیه بر شریعت محمدیه و حقیقت علویّه که محبه الله باشد هجوم نمودند و میفرماید با این دو شاهد جنگ نمود مراد جنگ روحانی یعنی بکلی مخالف تعلیمات و روش و سلوک آن دو شاهد حرکت نمایند و فضائل و کمالاتی که بقوه آن دو شاهد در میان اقوام و قبائل منتشر شده بود بکلی زائل و شوون حیوانیه و شهوات نفسانیه غالب خواهد گشت لهذا آن وحش با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت یعنی ظلمت ضلالت آن وحش آفاق عالم را استیلا خواهد نمود و آن دو شاهد را خواهد کشت یعنی حیات روحانی ایشانرا در بین ملت محو خواهد کرد و بکلی آن شرایع و تعلیمات الهیه را از میان خواهد برد و دین الله را پایمال خواهد نمود و باقی نخواهد ماند مگر یک جسد مرده بی روحی. بعد

میفرماید "و بدنهای ایشان در شارع عام شهر عظیم که بمعنی روحانی بسدوم و مصر مسمی است جائی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت خواهد ماند" مقصود از بدنهای ایشان شریعه الله است و مقصود از شارع عام معرض عمومی است و مقصود از سدوم و مصر جائی که

خداوند ایشان نیز مصلوب گشت این قطعه سوریّه است و بالاخص اورشلیم چونکه بنی امیه در اینجا سلطنت داشتند و شریعه الله و تعالیم الهیه اول در اینجا از میان رفت و یک جسد بی روحی باقی ماند و مقصود از بدنهای ایشان شریعه الله است که مثل جسد مرده بی روح مانده بود. بعد میفرماید " وگروهی از اقوام و قبائل و زبانها و امتهای بدنهای ایشانرا سه روز و نیم نظاره میکنند ولی اجازت نمیدهند که بدنهای ایشانرا بقبر سپارند ". چنانچه از پیش بیان شد که باصطلاح کتب مقدسه سه روز و نیم عبارت از سه سال و نیم است و سه سال و نیم عبارت از چهل و دو ماه و چهل و دو ماه عبارت از هزار و دویست و شصت روز است و هر روز بنص کتاب مقدس عبارت از یک سالست یعنی هزار و دویست و شصت سال که عبارت از دوره فرقانست امتهای و قبائل و اقوام جسد ایشانرا نظاره میکنند یعنی شریعه الله را تماشا میکنند لکن بموجب آن عمل نمینمایند ولی اجازت نمیدهند که بدنهای ایشان یعنی شریعه الله بقبر سپرده شود یعنی اینها بظاهر بشریعه الله تشبث نمایند و نگذارند که بکلی از میان برود و جسد بکلی محو و نابود گردد بلکه بحقیقت ترک نمایند ولی بظاهر شریعه الله را ذکری و اسمی باقی بگذارند. و مقصود از این قبائل امم و مللی بود که در ظل قرآن محشور هستند که نگذارند بکلی امر الله و شریعه الله بظاهر ظاهر نیز محو و نابود گردد چنانچه نماز و روزه ای در میان بود ولی اسّ اساس دین الله که آن اخلاق و رفتار و اسرار

ص ۴۲

و روحانیات است از میان رفت انوار فضائل انسانی که از نتایج محبه الله و معرفه الله است غروب نمود و ظلمات ظلم و اعتساف و شهوات و ردائل شیطانی غالب گشت و شخص شریعه الله چون جسد مرده در معرض عمومی موجود بود و در مدت هزار و دویست و شصت روز که هر روزی عبارت از یک سال است و این مدت دور محمدیست آنچه این دو نفر تأسیس کردند و اساس شریعه الله بود امت از دست دادند فضائل عالم انسانی را که مواهب الهیه و روح این شریعت بود آنرا محو کردند بقسمی که صداقت و عدالت و محبت و الفت و تنزیه و تقدیس و انقطاع جمیع صفات رحمانیه از میان

رفت از شریعت یک صلوة و صیام باقی ماند و ۱۲۶۰ سال که عبارت از دورۀ فرقانست این حال امتداد یافت و مانند آن بود که این دو شخص فوت شده باشند و جسدشان بی روح باقی مانده باشد . بعد میفرماید " و ساکنان زمین برایشان خوشی و شادمانی کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد از آن رو که این دو نبی ساکنان زمین را معذب ساختند " مقصود از ساکنان زمین ملل و اقوام سائره چون امم اروپا و اقصی بلاد آسیاست که چون ملاحظه نمودند که اخلاق اسلام بکلی تغییر کرده و شریعة الله را ترک نموده اند و فضائل و حمیت و غیرت از میان رفت اخلاق تبدیل یافت خوشی و شادی نمودند که فساد اخلاق در ملت اسلام حاصل گشت مغلوب اقوام سائره خواهند شد چنانچه این قضیه در کمال وضوح ظاهر شد . ملاحظه مینمائید که این ملت که در نهایت درجه اقتدار بود حال چگونه اسیر و ذلیل گشته و اقوام سائره نزد یکدیگر هدایا فرستادند یعنی معاونت یکدیگر نمودند زیرا این دو نبی ساکنان زمین را معذب ساختند یعنی ملل و اقوام سائره عالم را غالب شدند و مغلوب نمودند . بعد میفرماید " بعد از سه روز

ص ۴۳

و نیم روح حیات از خداوند بدیشان در آمد که برپاهای خود ایستادند و بینندگان ایشانرا خوفی عظیم فرو گرفت " . سه روز و نیم یعنی ۱۲۶۰ سال چنانکه تفصیلش از پیش گذشت آن دو شخص که جسمشان بی روح افتاده بود یعنی تعالیم و شریعتی که حضرت محمد تأسیس و حضرت علی ترویج کرده بود و حقیقتشان از میان رفته بود و صورتی باقی مانده بود دوباره روحی بآن جسد آمد یعنی آن اساس و تعالیم دوباره تأسیس شد یعنی روحانیات شریعة الله که بجسمانیات و فضائلی که برذائل و محبة الله که بیغضاء و نورانیته که بظلمات و اخلاق رحمانی که بشیطانی و عدلی که بظلم و رحمتی که بیغض و صدقی که بکذب و هدایتی که بضاللت و طهارتی که بشهوات نفسانیة تبدیل شده بود بعد از سه روز و نیم که باصطلاح کتب مقدسه ۱۲۶۰ سالست دوباره آن تعالیم الهیه و فضائل و کمالات رحمانیه و فیوضات روحانیة بظهور حضرت اعلی و تبعیت جناب قدوس تجدید شد و نفحات قدس وزید و انوار

حقیقت تابید و موسم بهار جان پرور رسید و صبح هدایت دمید آن دو جسم بی جان دوباره زنده شدند و این دو بزرگوار یکی مؤسس و دیگری مروج قیام کردند و دو چراغدان بودند زیرا بنور حقیقت جهانرا روشن نمودند . بعد میفرماید " آوازی از آسمان شنیدند که بدیشان میگوید باینجا صعود نمائید پس در ابر با آسمان بلند شدند " یعنی ندای حق را از آسمان پنهان شنیدند که آنچه باید و شاید از تعلیم و تبشیر مجری داشتید و پیام مرا بخلق رسانیدید و ندای حق را بلند نمودید و تکالیف خود را مجری داشتید حال باید مانند مسیح جانرا فدای جانان کنید و شهید گردید و آن آفتاب حقیقت و قمر هدایت هر دو مانند حضرت مسیح در افق شهادت کبری غروب نموده با آسمان ملکوت صعود نمودند . بعد میفرماید " و دشمنانشان

ص ۴۴

ایشان را دیدند " یعنی دشمنان ایشان بسیاری بعد از شهادت مشاهده علو منزلت و سمو منقبت ایشانرا نمودند و شهادت بر عظمت و کمالات آنان دادند . بعد میفرماید " و در همان ساعت زلزله عظیم حادث گشت که ده یک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند " این زلزله در شیراز بعد از شهادت حضرت اعلی واقع گردید که شهر زیر و زبر شد و نفوس بسیاری هلاک شدند و همچنین اضطراب شدید از امراض و وبا و قحط و غلا و جوع و ابتلا حاصل گشت که مثل و مانند نداشت . بعد میفرماید " و باقی ماندگان ترسان گشته خدای آسمانرا تمجید کردند " . چون زلزله در فارس واقع جمیع بازماندگان شب و روز ناله و فغان مینمودند و بتمجید و تسبیح مشغول و چنان خائف و مضطرب بودند که شبها خواب و راحت نداشتند . پس میفرماید " وای دوم در گذشته است اینک وای سوم بزودی میآید " وای اول ظهور حضرت محمد بن عبد الله علیه السلام وای دوم حضرت اعلی له المجد و الثناء وای سوم یوم عظیم است که یوم ظهور رب جنود و تجلی جمال موعود است و بیان این مطلب در کتاب حزقیال فصل سی ام مذکور است چنانچه میفرماید " و کلام خداوند بر من نازل شده گفت ای پسر انسان نبوت کرده بگو خداوند یهوه چنین میفرماید ولوله کنید و بگوئید وای بر آنروز زیرا که آنروز

نزدیکست و روز خداوند نزدیکست ". پس معلوم شد که روز وای
روز خداوند است زیرا در آنروز وای بر غافلانست وای بر
گنه کارانست وای بر جاهلانست اینست که میفرماید وای دوم در
گذشت اینک وای سوم بزودی میآید و این وای سوم روز ظهور
جمال مبارکست یوم الله است و نزدیکست بیوم ظهور حضرت اعلی .
بعد میفرماید " و فرشته هفتم بناخت که ناگاه صداهاى بلند در

ص ۴۵

آسمان واقع شده که میگفتند سلطنت جهان از آن خداوند ما و
مسیح او شد و تا ابد الآباد حکمرانی خواهد کرد ". آن فرشته انسانست
که بصفات ملکوتیه متّصف که بخلق و خوی فرشتگان مبعوث شود
و نداهاى بلند شود که ظهور مظهر الهی نشر و اعلان شود که
یوم ظهور ربّ جنود است و دوره دوره رحمانی حضرت پروردگار
و در جمیع کتب و صحف انبیا موعود و مذکور که در آن یوم
خداوند سلطنت الهیة روحانیة تشکیل میشود و جهان تجدید میگردد
و روح جدیدی در جسم امکان دمیده میشود و موسم بهار الهی
آید ابررحمت ببارد و شمس حقیقت بتابد و نسیم جان پرور بوزد
و عالم انسانی قمیص تازه در بر نماید روی زمین بهشت برین گردد
عالم بشر تربیت شود جنگ و جدال و نزاع و فساد از میان برخیزد
و راستی و درستی و آشتی و خدا پرستی بمیان آید و الفت و محبّت
و یگانگی جهانرا احاطه کند و خداوند تا ابد الآباد حکمرانی خواهد
کرد یعنی سلطنت روحانیة ابدیة تشکیل میشود و آن یوم الله است .
زیرا جمیع ایّامی که آمده و رفته است ایّام موسی بوده ایّام مسیح بوده
ایّام ابراهیم بوده و همچنین ایّام سائر انبیا بوده اما آن یوم یوم
الله است زیرا شمس حقیقت در نهایت حرارت و اشراق طلوع
خواهد کرد . بعد میفرماید " و آن بیست و چهار پیر که در حضور
خدا بر تختهای خود نشسته اند بروی در افتاده خدا را سجده کردند
و گفتند ترا شکر ای خداوند خدای قادر مطلق که هستی و بودی
و خواهی آمد زیرا که قوّت عظیمه بدست گرفته بسطنت پرداختی ".
و در هر دوری اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند در ایّام حضرت
یعقوب دوازده پسر بودند و در ایّام حضرت موسی دوازده نقیب
رؤسای اسباط بودند و در ایّام حضرت مسیح دوازده حواری بودند

و در ایام حضرت محمد دوازده امام بودند . و لکن در این ظهور

ص ۴۶

اعظم بیست و چهار نفر هستند دو برابر جمیع زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید این نفوس مقدسه در حضور خدا بر تختهای خود نشسته اند یعنی سلطنت ابدیه میکنند و این بیست و چهار نفوس بزرگوار هر چند بر سریر سلطنت ابدیه استقرار دارند با وجود این بآن مظهر ظهور کلی ساجدند و خاضع و خاشع و گویند که ترا شکر میکنیم " ای خداوند قادر مطلق که بودی و هستی و خواهی آمد زیرا قوت عظیم خود را بدست گرفته بسطنت پرداختی " یعنی تعلیمات خود را بتمامه اجرا خواهی کرد و جمیع من علی الارض را در ظل خویش جمع خواهی نمود و تمام بشر را در سایه یک خیمه خواهی آورد . و هر چند سلطنت دائماً لله بوده و همیشه خدا سلطنت داشته و دارد و لکن در اینجا مقصد سلطنت مظهر نفس اوست که جمیع احکام و تعالیمی که روح عالم انسانی و حیات ابدیست اجرا خواهد کرد و آن مظهر کلی بقوای روحانیه جهانرا بگشاید نه بجنگ و جدال و بصلح و سلام بیاراید نه بسیف و سنان و این سلطنت الهیه را بمحبت صحیحه تأسیس کند نه بقوت حربیه و این تعالیم الهیه را بمهربانی و صلاح ترویج نماید نه بدرستی و سلاح و چنان تربیت کند که امم و ملل هر چند در تباین احوال و اختلاف عادات و اخلاق و تنوع ادیان و اجناس مانند گرگ و بره و مار و طفل شیر خواره و پلنگ و بزغاله اند با هم همدم و هم آغوش و هم راز گردند بکلی منافرت جنسی و مخالفت دینی و مباینت ملی زائل و کل در ظل شجره مبارکه نهایت الفت و التیام خواهند یافت . بعد میفرماید " و امتهای خشمناک شدند " زیرا که تعالیم تو مباین هوای نفسانی سائر ملل بود ، " غضب تو ظاهر گردید " یعنی کل بخسران مبین مبتلی شدند زیرا متابعت وصایا و نصایح و تعالیم تو ننمودند و از فیض ابدی تو محروم گشتند و از انوار شمس حقیقت محجوب شدند .

ص ۴۷

بعد میفرماید " و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود " یعنی وقت آن رسید که مردگان یعنی نفوسی که از روح محبه الله

محروم و از حیات مقدّس ابدیّه بی نصیب هستند بعدالت حکم شوند
یعنی بآنچه استحقاق و استعداد دارند مبعوث گردند و حقیقت
این اسرار را واضح گردانی که در چه درجه پستی در عالم وجود
هستند که فی الحقیقه حکم اموات دارند . بعد میفرماید " تا بندگان
یعنی انبیا و مقدّسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه
بزرگ اجرت دهی " یعنی تا ابرار را بفضل بی منتهی مختصّ بگردانی
و آنرا مانند ستاره‌های آسمانی از افق عزّت قدیمه درخشنده فرمائی
بروش و سلوکی موفق فرمائی که روشنی عالم انسانیت و سبب
هدایت و علّت حیات ابدیّه در ملکوت یزدانی . بعد میفرماید
" و مفسدان زمین را فاسد گردانی " یعنی نفوس غافله را بکلی محروم
کنی زیرا کوری کوران ظاهر گردد و بینائی بینایان آشکار شود
جهل و نادانی اهل ضلالت مشهود شود و علم و دانائی اهل
هدایت واضح گردد و از اینجهت مفسدان فاسد شوند . بعد از این
مقام میفرماید " و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت " یعنی اورشلیم
الهی پیدا شد و قدس الاقداس ظاهر گشت قدس الاقداس در
اصطلاح اهل عرفان جوهر شریعت الهی و تعالیم حقیقی ربّانی
است که در هیچ دوری از ادوار انبیا تغییر نیافته است چنانچه
از پیش بیان شد و اورشلیم شامل حقیقت شریعت الهیه است که
قدس الاقداس است و جامع احکام و معاملات و عبادات و قوانین
جسمانیّه است که شهر اورشلیم است این است که اورشلیم آسمانی
گفته میشود خلاصه چون در آن دوره شمس حقیقت انوار الهی در
نهایت سطوع درخشنده گردد لهذا جوهر تعالیم الهی در عالم امکانی
تحقق یابد و ظلمات جهل و نادانی زائل گردد جهان جهان دیگر

ص ۴۸

شود و نورانیّت احاطه نماید لهذا قدس الاقداس ظاهر گردد . بعد
میفرماید " و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت " یعنی بسبب
انتشار این تعالیم الهیه و ظهور این اسرار ربّانیّه و اشراق شمس
حقیقت ابواب فلاح و نجات در جمیع جهات مفتوح گردد و آثار
خیر و برکات سماویّه آشکار شود . بعد میفرماید " و تابوت عهد نامه
او در قدس او ظاهر شد " یعنی کتاب عهد او در قدس او
ظاهر شود و لوح میثاق ثبت گردد و معانی عهد و پیمان آشکار

شود صیت الهی شرق و غرب گیرد و آوازه امر الله جهانگیر شود
اهل نقض خوار و ذلیل شوند و اهل ثبوت عزیز و جلیل گردند
زیرا بکتاب عهد متمسکند و در میثاق ثابت و مستقیم . بعد میفرماید
" و برقهها و صداها و رعدها و زلزله و تگرگ عظیمی حادث شد "
یعنی بعد از ظهور کتاب عهد طوفان عظیمی پیدا شود و برق قهر
و غضب الهی درخشد و صدای رعد نقض میثاق بلند گردد
و زلزله شبها حاصل شود و تگرگ عذاب بر ناقضین میثاق بیارد
و مدعیان ایمان بفتنه و امتحان افتند .

۱۲ - یب

تفسیر اصحاب یازدهم اشعیا

اصحاب یازدهم از اشعیا آیه اول میفرماید " و نهالی از تنه یسی بیرون
آمده شاخه ای از ریشه هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار
خواهد گرفت یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح
معرفت و ترس خداوند و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود
و موافق رؤیت چشم خود داوری نخواهد نمود و بر وفق سمع
گوشهای خویش تنبه نخواهد کرد بلکه مسکینانرا بعدالت داوری

ص ۴۹

خواهد کرد و بجهت مظلومان زمین براستی حکم خواهد نمود و جهانرا
بعصای دهان خویش زده شیرانرا بنفخه لبهای خود خواهد کشت
و کمربند کمرش عدالت خواهد بود و کمربند میانش امانت و گرگ
با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و
گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک آنها را خواهد راند
و گاو با خرس خواهد چرید و بچه های آنها با هم خواهند خوابید
و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد و طفل شیر خواره بر سوراخ
مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته دست خود را
بر خانه افعی خواهد گذاشت و در تمامی کوه مقدس من ضرر و
فسادی نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد
بود مثل آبهایی که دریا را میپوشاند " انتهى . این نهال از دوحه یسی
هر چند در حق حضرت مسیح صادق میاید زیرا یوسف از سلاله
یسی پدر حضرت داود بود ولی چون حضرت بروح الهی موجود

شده بودند خود را ابن الله نامیدند اگر چنانچه چنین نبود این تفسیر مطابق بود. و از این گذشته وقوعاتی را که بیان میفرماید که در زمان آن نهال خواهد شد در صورتی که تأویل شود بعضی بوقوع انجامیده نه جمیع اگر چنانچه تأویل نشود قطعاً هیچ یک از آن علامتها در زمان حضرت مسیح وقوع نیافته. مثلاً پلنگ و بزغاله و شیر و گوساله و مار و طفل شیر خواره را کنایه و رمز از ملل و امم مختلفه و طوائف متباغضه و شعوب متنازعه که در ضدیت و عداوت مانند گرگ و بره هستند گوئیم که بنفحات روح حضرت مسیح روح الفت و اتحاد یافتند و زنده گشتند و با هم آمیزش نمودند اما " در تمامی کوه مقدّس من ضرر و فسادى نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفه الله پر خواهد بود مثل آبهایى که دریا را میپوشاند " این کیفیت در ظهور حضرت مسیح وقوع نیافت زیرا

ص ۵۰

الى الآن ملل مختلفه متباغضه در دنیا موجود و مقرّبال اسرائیل قلیل و اکثر از معرفه الله بی بهره‌اند و همچنین صلح عمومی در ظهور حضرت مسیح نشد یعنی در میان ملل متعادیه متباغضه صلح و صلاح نشد و نزاع و جدال مندفع نگشت و آشتی و راستی حاصل نشد چنانچه الى الان در نفس طوائف و شعوب مسیحیه عداوت و بغضا و حرب در نهایت اشتداد است. اما این در حقّ جمال مبارک بتمامه مطابقت حرفاً بحرف و همچنین در این دور بدیع جهان دیگر گردد و عالم انسانی در کمال آسایش و زینت جلوه نماید نزاع و جدال و قتال بصلح و راستی و آشتی مبدّل خواهد گشت در بین طوائف و امم و شعوب و دول محبّت و الفت حاصل شود و التیام و ارتباط محکم گردد عاقبت حرب بکلی ممنوع شود و چون احکام کتاب مقدّس اجرا گردد منازعات و مجادلات در محکمه عمومیّه دول و ملل بنهایت عدالت فیصل خواهد یافت و مشاکل متحدّه حلّ خواهد گشت قطعات خمسّه عالم حکم یک قطعه یابد و امم متعدّده یک امت شود و روی زمین یک وطن و نوع انسان یک طائفه شود و ارتباط اقالیم و امتزاج و ائتلاف و التیام اقوام و طوائف بدرجه ای رسد که نوع بشر حکم یک خاندان و یک دودمان یابد نور محبّت آسمانی بدرخشد و ظلمات بغض و عداوت بقدر

امکان زائل گردد صلح عمومی در قطب امکان خیمه برافرازد و شجره مبارکه حیات چنان نشو و نما نماید که بر شرق و غرب سایه افکند اقویا و ضعفا و اغنیا و فقرا و طوائف متنازعه و ملل متعادیه که مانند گرگ و بره و پلنگ و بزغاله و شیر و گوساله هستند در نهایت محبت و ائتلاف و عدالت و انصاف با هم معامله نمایند و جهان از علوم و معارف و حقایق و اسرار کائنات و معرفه الله مملو خواهد گشت . حال ملاحظه نمائید که در این عصر عظیم که

ص ۵۱

قرن جمال مبارک است علوم و معارف چقدر ترقی نموده است و اسرار کائنات چقدر کشف شده است و مشروعات عظیمه چقدر ظهور یافته است و روز بروز در ازدیاد است و عنقریب علوم و معارف مادیّه و معرفت الهیه چنان ترقی نماید و معجزاتی بنماید که دیده‌ها حیران ماند و سرّ این آیه اشعیا " زیرا که جهان از معرفه الله پر خواهد بود " بتمامه ظاهر خواهد گشت . و همچنین ملاحظه نما که در این مدت قلیله که ظهور جمال مبارک شده است از جمیع ملل و اقوام و طوائف در ظلّ این امر داخل شده مسیحی و یهود و زردشتی و هندو و بوذی و ایرانی کلّ در نهایت الفت و محبت با یکدیگر آمیزش نمایند کانه این نفوس هزار سالست که خویش و پیوند با یکدیگرند بلکه مانند پدر و فرزند و مادر و دختر و خواهر و برادرند این یک معنی از معانی الفت گرگ و بره و پلنگ و بزغاله و شیر و گوساله است . و از جمله وقایع جسیمه که در یوم ظهور آن نهال بیهمال وقوع خواهد یافت علم الهی بجمیع امّت‌ها بلند خواهد شد یعنی جمیع ملل و قبائل در ظلّ آن علم الهی که نفس آن نهال ربّانیست در آیند و ملت واحد گردند و ضدّیت دینیّه و مذهبیّه و مباینت جنسیّه و نوعیّه و اختلافات وطنیّه از میان برخیزد کلّ دین واحد و مذهب واحد و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کره ارض است ساکن گردند صلح و آشتی عمومی در بین جمیع دول حاصل گردد و آن نهال بیهمال جمیع اسرائیل را جمع خواهد کرد یعنی اسرائیل در دوره آن در ارض مقدّس جمع خواهند شد و امّت یهود که در شرق و غرب و جنوب و شمال متفرّقند مجتمع شوند . حال ملاحظه

نمائید که این وقایع در دوره مسیح واقع نگشته زیرا اَمّتها در زیر علم واحد که آن نهال الهیست در نیامدند و در این دوره ربّ الجنود

ص ۵۲

کلّ ملل و امم در ظلّ این علم وارد خواهند گشت و همچنین اسرائیل پراکنده در جمیع عالم در دوره مسیحی در ارض مقدّس مجتمع نشدند امّا در بدایت دوره جمال مبارک این وعد الهی که در جمیع کتب انبیا منصوص است بنای ظهور گذاشته ملاحظه مینمائید که از اطراف عالم طوایف یهود بارض مقدّس آیند و قرایا و اراضی تملک نموده سکنی کنند و روز بروز در ازدیادند بقسمی که جمیع فلسطین مسکن آنان گردد .

۱۳ - یح

تفسیر باب دوازدهم از مکاشفات یوحنا

از پیش گذشت که مراد از شهر مقدّس و اورشلیم الهی در کتب مقدّسه در اکثر مواضع شریعة الله است که گاهی بعروس تشبیه میفرماید و گاهی باورشلیم تعبیر مینماید و گاهی باآسمان جدید و زمین جدید تفسیر میفرماید چنانچه در باب بیست و یکم از مکاشفات یوحنا میفرماید " دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید چونکه آسمان اوّل و زمین اوّل در گذشت و دریا دیگر نمی باشد و شهر مقدّس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است و آوازی بلند از آسمان شنیدم میگفت اینک خیمه خدا با آدمیانست و با ایشان ساکن خواهد بود که ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود ". ملاحظه نمائید که چگونه واضح و مشهود است که مقصد از آسمان و زمین اوّل ظواهر شریعت سابق است زیرا میفرماید آسمان و زمین اوّل در گذشت و دریا دیگر نمیشد یعنی ارض ارض محشر است و در ارض محشر دریا نبود یعنی تعالیم و شریعة الله در روی زمین جمیعاً منتشر

ص ۵۳

گردد و کلّ بشر در امر حقّ داخل گردد و کره ارض بتمامه مسکن

انسان مؤمن شود پس دریا نماند زیرا مسکن و مأوای انسان
 ارض یابس است یعنی در آن دور میدان آن شریعت جولانگاه
 انسانست و ارض مستقر است اقدام بر آن نلغزد . و همچنین شریعة
 الله را بشهر مقدس اورشلیم جدید تعبیر مینماید و این واضح است که
 شهر اورشلیم جدید که از آسمان نازل میشود شهر سنگ و آهک
 و خشت و خاک و چوب نیست شریعة الله است که از آسمان
 نازل میشود و تعبیر بجديد میفرماید زیرا اورشلیم که از سنگ و
 خاکست واضح است که از آسمان نزول ننماید و تجدید نشود و آنچه
 تجدید میشود شریعت است . و همچنین شریعة الله را تشبیه بعروس
 آراسته فرموده که در نهایت تزین جلوه نماید چنانچه از پیش
 گذشت . در فصل بیست و یکم از رؤیای یوحنا که شهر مقدس
 اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود
 حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است و در
 فصل دوازدهم از رؤیای یوحنا مذکور است که میفرماید " علامتی
 عظیم در آسمان ظاهر شد زنی که آفتابرا در بردارد و ماه زیر
 پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است . " این زن آن
 عروس است که شریعة الله است که بر حضرت محمد نازل شد و
 آفتاب و ماه که در بر و زیر قدم دارد دو دولت است که در ظل
 آن شریعت است دولت فرس و دولت عثمانی زیرا علامت دولت
 فرس آفتابست و علامت دولت عثمانی هلالست که ماه است
 این آفتاب و ماه رمز از دو دولت است که در ظل شریعة الله
 است . و بعد میفرماید که بر سرش تاجی از دوازده ستاره است
 و این دوازده ستاره عبارت از دوازده ائمه است که مروج شریعت
 محمدیه بودند و مریبان ملت که مانند ستاره در افق هدایت

ص ۵۴

میدرخشیدند . بعد میفرماید " و آبتن بوده از درد زه و عذاب
 زائیدن فریاد برمیآورد " یعنی این شریعت در مشکلات عظیمه
 افتد و زحمات و مشقات عظیمه کشد تا ولدی کامل ازین شریعت
 حاصل گردد یعنی ظهور بعد و موعود که ولدی کاملست در
 آغوش این شریعت که مانند مادر است پرورش یابد و مقصود
 ازین ولد حضرت اعلی و نقطه اولی است که فی الحقیقه زاده

شریعت محمدیه بود یعنی حقیقت مقدسه ای که طفل و نتیجه شریعت
 الله که مادر است و موعود آن شریعت است در ملکوت آن شریعت
 تحقق یافت ولی از تسلط اژدها نزد خدا ربوده شد بعد از ۱۲۶۰
 روز اژدها محو شد آن زاده شریعت الله موعود ظاهر گشت. " و
 علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک اژدهای بزرگ آتش گون
 که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسرو
 دمش ثلث ستارگان آسمانرا کشیده بر زمین ریخت " آن اژدها
 بنی امیه است که مستولی بر شریعت محمدیه شدند و هفت سر و
 هفت افسر عبارت از هفت مملکت و سلطنت است که بنوامیه
 بر آن استیلا یافتند مملکت روم که در بریه الشام بود ، مملکت فرس ،
 مملکت عرب ، مملکت مصر ، مملکت افریقا یعنی تونس و جزائرو
 مراکش ، مملکت اندلس که الآن اسپانیاست ، مملکت ترک ما وراء النهر ،
 بنوامیه بر این ممالک استیلا یافتند و ده شاخ که عبارت از ده اسم
 از ملوک بنی امیه است که بدون تکرار ده پادشاهند یعنی ده
 اسمند که ریاست و سلطنت کردند اول ابی سفیانست و آخر
 مروان زیرا اسماء بعضیشان تکرر یافت من جمله دو معاویه و سه
 یزیدند و دو ولید و دو مروان اینها مکرر شده اند چون من دون
 تکرار اسماء حساب شود ده میشوند . و این بنوامیه که بدایتشان ابو
 سفیانست که وقتی امیر مکه بوده و سر سلسله امویانست و آخرشان

ص ۵۵

مروان ثلث نفوس مقدسه مبارکه را از سلاله طاهره که ستارگان
 آسمان بودند محو کردند. " و اژدها پیش آن زن که میزاید بایستاد
 تا چون بزاید فرزند او را ببلعد " این زن شریعت الله است چنانچه
 از پیش گذشت و ایستادن در نزد آن یعنی آن اژدها مراقب
 بود تا آن زن بزاید فرزند او را ببلعد و این فرزند آن مظهر موعود
 بود که زاده شریعت محمدیه است و بنوامیه همیشه منتظر آن بودند
 که آن شخص موعود که از سلاله حضرت محمد خواهد آمد و
 موعود است او را بدست آرند و محو و نابود کنند زیرا نهایت
 خوف از ظهور مظهر موعود داشتند و هر جا نفسی را از سلاله
 حضرت محمد یافتند که در انظار محترم بود او را هلاک نمودند .
 " پس پسری زائید که همه امتهای زمین را بعصای آهنین حکمرانی

خواهد کرد " این پسر بزرگوار مظهر موعود است که از شریعة الله تولّد یافت و در آغوش تعالیم الهیّه پرورش شد و عصای آهنین کنایه از قوّت و قدرتست نه شمشیر یعنی بقوّت و قدرت الهیّه جمیع امتّهای زمین را شبانی خواهد فرمود مقصود از این فرزند حضرت اعلی است . " و فرزندش بنزد خدا و تخت او ر بوده شد " این اخبار از حقیقت حضرت اعلی است که صعود بحیّز ملکوت عرش الهی مرکز سلطنت الهیّه فرمودند ملاحظه نمائید که چقدر مطابق واقعست " وزن بیابان فرار کرد " یعنی شریعة الله بصحرا فرار کرد یعنی بصرای واسع حجاز و جزیره العرب انتقال نمود " و در آنجا مکانی از برای وی از خدا مهیا شده است " یعنی جزیره العرب مأوی و مسکن و مرکز شریعة الله شد " تا او را مدّت هزار و دویست و شصت روز بپرورند " و این هزار و دویست و شصت روز هر روزی باصطلاح کتاب مقدّس عبارت از یک سالست چنانکه از پیش گذشت و شریعة الله هزار و

ص ۵۶

دویست و شصت سال در بادیّه عرب صحرای عظیم پرورش یافت و مظهر موعود از او تولّد گشت دیگر حکمی بعد از هزار و دویست و شصت سال از برای آن شریعت نماند زیرا ثمره آن شجر ظاهر گردید و نتیجه حاصل شد ملاحظه فرمائید که چقدر نبوتها مطابق یکدیگر است . در مکاشفات ظهور موعود را چهل و دو ماه تعیین نماید و دانیال نبی سه روز و نیم تصریح کند این نیز چهل و دو ماه میشود و چهل و دو ماه هزار و دویست و شصت روز میگردد لهذا در مکاشفات یوحنا در جای دیگر صراحتاً هزار و دویست و شصت روز بیان کند و در کتاب مقدّس منصوص است که هر روزی عبارت از یک سالست و از این صریحتر ممکن نیست که جمیع اخبار با یکدیگر توافق نماید و حضرت باب در سنه هزار و دویست و شصت از هجرت حضرت محمّد که تاریخ عموم اسلامست ظاهر شد و در کتاب مقدّس اخباری از این صریحتر در حقّ هیچ ظهوری نیست اگر انصاف باشد توافق این اوقات مذکوره از لسان بزرگواران اعظم برهانست و بهیچ وجه تأویل برنمیدارد . خوشا بحال نفوس منصفه که تحرّی حقیقت نمایند

اما اگر انصاف نباشد محاججه کنند و مجادله نمایند و انکار امر واضح کنند مانند فریسیان در ظهور مسیح که در نهایت لجاجت انکار تفاسیر و بیان حضرت مسیح و حوارین مینمودند و بجهله عوام امر را مشتبه میکردند که این اخبار در حق این یسوع نیست بلکه در حق موعود است که من بعد بشروط مذکوره در تورات خواهد آمد و از جمله شروط سلطنت و جلوس بر سریر داود و ترویج شریعت تورات و ظهور عدالت کبری و اجتماع گرگ و میش بر چشمه واحد است لهذا ناس را محتجب از مسیح نمودند .

ص ۵۷

۱۴ - ید

براهین روحانیّه

در این عالم جسمانی زمانرا ادوار است و مکانرا اطوار فصولرا گردش است و نفوسرا ترقی و تدنی و پرورش . گاهی فصل ربیع است و گهی موسم خریف دمی اوان تابستانست و اوقاتی فصل زمستان . موسم بهار ایرگهر بار دارد و نفعه مشکبار نسیم جان بخش دارد و هوایی در نهایت اعتدال باران بیارد خورشید بتابد اریاح لواقع بوزد عالم تجدید شود و نفعه حیات در نبات و حیوان و انسان پدید آید کائنات ارضیه از برزخی ببرزخ دیگر انتقال نماید جمیع اشیا خلعت تازه پوشد و خاک سیاه پر گیاه گردد و کوه و صحرا حله خضرا یابد درختان برگ و شکوفه نماید و گلستان گل و ریاحین برویاند جهان جهان دیگر گردد و کیهان حیات جان پرور یابد عالم ارضی جسم بیجان بود روح تازه یابد و لطافت و صباحت و ملاححت بی اندازه حاصل نماید پس بهار سبب حیات جدید شود و روح بدیع دهد . بعد موسم تابستان آید و حرارت افزایش و نشو و نما نهایت قوت بنماید قوه حیات در عالم نبات بدرجه کمال رسد و زمان حصاد شود دانه خرمن گردد و قوت بهر دی و بهمن مهیا شود . بعد فصل خزان بی امان آید و نسیم ناگوار بوزد باد عقیم مرور کند و فصل سقیم حصول یابد جمیع اشیا پژمرده شود و هوای لطیف افسرده گردد نسیم بهار بیاد خریف مبدل شود اشجار سبز و خرّم افسرده و عریان گردد و گل و ریاحین حالت غمگین یابد گلشن نازنین گلخن ظلمانی شود . بعد

فصل زمستان آید و سرما و طوفان گردد برف است و بوران
تگرگست و باران رعد است و برق جمودتست و خمودت جمیع کائنات

ص ۵۸

نباتیّه بحالت موت افتد و موجودات حیوانیّه پژمرده و افسرده
گردد . چون باین درجه رسد باز نو بهار جان پرور آید و دور جدید
شود و موسم ربیع با کمال حشمت و عظمت با جنود طراوت و لطافت
در کوه و دشت خیمه بر افرازد دوباره هیکل موجودات تجدید شود
و خلقت کائنات تازه گردد اجسام نشو و نما یابد دشت و صحرا
سبز و خرم گردد درختها شکوفه نماید و آن بهار پارسالی باز در
نهایت عظمت و جلال رجوع کند و وجود کائنات بر این دور و
تسلسل باید و شاید و پاید ، این دور و گردش عالم جسمانیست .
بهمین قسم ادوار روحانی انبیا یعنی یوم ظهور مظاهر مقدّسه بهار
روحانیست تجلیات رحمانیست فیض آسمانیست نسیم حیاتست اشراق
شمس حقیقت است ارواح زنده شود قلوب تر و تازه گردد نفوس
طیبه شود وجود بحرکت آید حقایق انسانیّه بشارت یابد و در
مراتب و کمالات نشو و نما جوید ترقیّات کلیّه حاصل شود حشر
و نشور گردد زیرا ایام قیام است و زمان جوش و خروش دم
فرح و سرور است و وقت انجذاب موفور . بعد آن بهار جان پرور
منتهی بتابستان پر ثمر شود اعلاء کلمه الله گردد و ترویج شریعه الله
جمیع اشیا بدرجه کمال رسد مائده آسمانی منبسط گردد نفحات
قدس شرق و غرب معطر نماید تعالیم الهی جهانگیر شود نفوس
تربیت شود نتایج مشکوره حاصل گردد و ترقیّات کلیّه در عالم
انسانی جلوه نماید و فیوضات رحمانی احاطه کند و شمس حقیقت
از افق ملکوت بنهایت قوّت و حرارت اشراق نماید . و چون بدائره
نصف النهار رسد رو بغروب و زوال نهد و آن بهار روحانیرا از
پی زمان خزان آید نشو و نما بایستند نسیم مبدل بریح عقیم گردد
و موسم سقیم طراوت و لطافت باغ و صحرا و گلزار را زائل کند
یعنی انجذابات وجدانیّه نماند اخلاق رحمانیّه مبدل گردد نورانیّت

ص ۵۹

قلوب مکدر شود و روحانیت نفوس متغیر گردد فضائل مبدل
برذائل شود و تقدیس و تنزیه نماند از شریعة الله اسمی ماند و
از تعالیم الهیة رسمی پاید اساس دین الله محو و نابود شود عادات
و رسومی موجود گردد تفریق حاصل شود و استقامت بتزلزل
تبدیل شود جانها مرده گردد و قلوب پژمرده شود و نفوس افسرده
گردد . ایام زمستان آید یعنی برودت جهل و نادانی احاطه کند و
ظلمت ضلالت نفسانی مستولی شود پس از آن جمودتست و نافرمانی
سفاهت است و کاهلی سفالت است و شوون حیوانی برودتست و
خمودت جمادی مثل فصل زمستان که کره ارض از تاثیر حرارت
شمس محروم ماند و مخمود و مغموم شود . وقتی که عالم عقول و افکار
باین درجه رسد موت ابدی است و فنای سرمدی و چون موسم
زمستان حکمش جاری گشت دوباره بهار روحانی آید و دور جدید
جلوه نماید نسیم روحانی وزد صبح نورانی دمد ابر رحمانی بیبارد
پرتو شمس حقیقت بتابد عالم امکان حیات جدید یابد و خلعت
بدیع پوشد جمیع آثار و مواهب ربیع گذشته در این بهار جدید
دوباره و شاید اعظم از آن جلوه نماید . ادوار روحانیة شمس حقیقت
مانند ادوار عالم شمس دائماً در دور و تجدید است مثل شمس حقیقت
مثل آفتابست شمس خارج را مشارق و مطالع متعدّد است روزی
از برج سرطان طلوع نماید و وقتی از برج میزان زمانی از برج
دلو اشراق کند و گهی از برج حمل پرتو افشاند اما شمس شمس
واحد است و حقیقت واحده . ارباب دانش عاشق شمسند نه مفتون
مشارق و مطالع و اهل بصیرت طالب حقیقتند نه مظاهر و مصادر
لهذا آفتاب از هر برج و مشرقی طلوع نماید ساجد گردند و حقیقت
از هر نفس مقدّسی ظاهر شود طالب شوند . این نفوس همیشه بحقیقت
پی برند و از آفتاب جهان الهی محتجب نگردند عاشق آفتاب و

ص ۶۰

طالب انوار دائماً توجّه بشمس دارد خواه در برج حمل بدرخشد
خواه در برج سرطان فیض بخشد خواه در برج جوزا بتابد . اما
جاهلان نادان عاشق بروجند و واله و حیران مشارق نه آفتاب
و وقتی که در برج سرطان بود توجّه داشتند بعد آن آفتاب ببرج
میزان انتقال کرد چون عاشق برج بودند متوجّه و متمسک ببرج

شدند و محتجب از آفتاب چه که آفتاب انتقال کرد . مثلاً یکوقتی
 شمس حقیقت از برج ابراهیمی پرتوی انداخت بعد در برج موسوی
 شفقی زد و افقی روشن نمود بعد از برج مسیحی در نهایت قوت و
 حرارت و اشراق طلوع کرد آنان که طالب حقیقت بودند آن
 حقیقت را در هر جا دیدند ساجد شدند . اما آنهایی که متمسک بابراهیم
 بودند وقتی که تجلی بر طور نمود و حقیقت موسی را روشن کرد
 محتجب شدند و آنهایی که متمسک بموسی بودند وقتی که شمس حقیقت
 از نقطه مسیحی در نهایت نورانیت جلوه ربّانی کرد محتجب شدند
 و قس علی ذلک . پس باید انسان طالب حقیقت باشد آن حقیقت را
 در هر ذات مقدّسی یابد واله و حیران گردد و منجذب فیض یزدان
 شود مانند پروانه عاشق نور باشد در هر زجاجی برافروزد و
 بمثابه بلبل مفتون گل باشد در هر گلشنی بروید . و اگر آفتاب از
 مغرب طالع شود آفتاب است نباید محتجب بمشرق شد و غربا
 محلّ افول و غروب شمرد و همچنین باید تحرّی فیوضات الهیه و
 تجسّس اشراقات رحمانیه کرد و در هر حقیقتی واضح و آشکار یافت
 باید واله و حیران شد . ملاحظه کنید که یهود اگر متمسک بافق
 موسوی نبودند بلکه ناظر بشمس حقیقت بودند البتّه آن شمس را در
 مطلع حقیقی مسیحی در نهایت جلوه رحمانی مشاهده مینمودند ولی هزار
 افسوس که بلفظ موسی متمسک شدند و از آن فیض الهی و جلوه ربّانی محروم ماندند .

ص ۶۱

۱۵ - یه

بیان غنای حقیقی وجود

شرافت و علویّت هر کائنی از موجودات بامری مشروط و بکیفیتی
 مربوط . مزیت و زینت و کمال زمین در اینست که از فیض ابر
 بهاری سبز و خرم گردد نبات انبات شود گل و ریاحین بروید
 درختان بارور پر از ثمر گردد و میوه تازه و تر بخشد گلشن تشکیل
 گردد چمن تزئین یابد کشت زار و کوهسار حله خضرا پوشد
 باغ و راغ و مدن و قری زینت یابد این سعادت عالم جماد است .
 اما نهایت علویّت و کمال عالم نبات در اینست که درختی در
 کنار جویباری از آب شیرین قد بفرازد نسیم خوشی بر او وزد و
 حرارت آفتاب بتابد و باغبان بتربیت او پردازد و روز بروز نشو

و نما نماید و ثمر بخشد و سعادت حقیقی آن در اینست که بعالم حیوان و عالم انسان ترقی کند و بدل ما یتحلل در جسم حیوان و انسان گردد . و علویّت عالم حیوان در اینست که اعضا و جوارح و قوای آن مکمل و ما یحتاج حاضر و مهیا گردد و این نهایت عزّت و شرف و علویّت آنهاست . مثلاً نهایت سعادت حیوان در اینست چمنی سبز و خرم و آب جاری در نهایت حلاوت و جنگلی در غایت طراوت اگر چنین چیزی مهیا شود دیگر ما فوق آن سعادت بی جهت حیوان متصور نه . مثلاً مرغی در جنگل سبز و خرمی در محلّ پر لطافت بلندی بر درخت تنومندی بر فراز شاخ بلندی آشیانه سازد و آنچه خواهد از دانه و آب حاضر و مهیا باشد این از برای پرنده سعادت کلیّه است ولی سعادت حقیقی اینست که از عالم حیوان بعالم انسان انتقال نماید مثل حیوانات ذریّه که بواسطه هوا و آب در جوف انسان حلول نماید و تحلیل گردد و بدل ما یتحلل در

ص ۶۲

جسم انسان گردد این نهایت عزّت و سعادت اوست دیگر ما فوق آن عزّتی برای او تصور نشود . پس واضح و معلوم شد که این نعمت و راحت و ثروت جسمانیّه سعادت تامّه جماد و نبات و حیوان است و هیچ ثروت و غنائی و راحت و آسایشی در عالم جسمانی مثل غنای این طیور نیست بجهت اینکه این صحرا و کهسار فضای آشیانه او و جمیع دانه ها و خرمنها ثروت و قوت او و جمیع اراضی و قری و چمن و مرغی و جنگل و صحرا ملک او . حال این مرغ غنی تر است یا اغنیاء انسان ؟ زیرا آنچه دانه چید و ببخشد ثروتش تناقص حاصل ننماید پس معلوم شد که عزّت و علویّت انسان مجرد بلذائذ جسمانیّه و نعم دنیویّه نه بلکه این سعادت جسمانیّه فرع است . و اما اصل علویّت انسانیّه خصائل و فضائلی است که زینت حقیقت انسانست و آن سنوحات رحمانیّه و فیوضات سمائیّه و احساسات وجدانیّه و محبت الهیّه و معرفت ربّانیّه و معارف عمومیّه و ادراکات عقلیّه و اکتشافات فنیّه است عدل و انصاف است صدق و الطاف است شهامت ذاتیّه است مروّت فطریّه است صیانت حقوق است محافظه عهد و میثاق است راستی در جمیع امور است و حقیقت پرستی در جمیع شؤون جانفشانی بجهت خیر عموم است و مهربانی و

رأفت با جميع طوائف انسانی و اتباع تعالیم الهیست و خدمت ملکوت
رحمانی هدایت خلق و تربیت ملل و امم است . این است سعادت
عالم انسانی اینست علویّت بشر در عالم امکانی اینست حیات ابدی
و عزّت آسمانی . و این مواهب در حقیقت انسان جز بقوّه ملکوتی الهی
و تعالیم آسمانی جلوه ننماید زیرا قوتی خواهد ما وراء الطبیعه و در
عالم طبیعت نمونه ای از این کمالات ممکن ولی بی ثبات و بی بقا مثل
شعاع آفتاب بر دیوار . خداوند مهربان چنین تاج وهاجی بر سر انسان
نهاده پس باید بکوشیم تا گوهر آبدارش بر جهان بدرخشد (. انتھی)